ایوان نجف

ویژه جشن ولایت علوی اکمال دین نبوی

در آستان مقدس امامزادگان و بقاع متبرکه سراسر کشور

مسابقه کتابخوانی

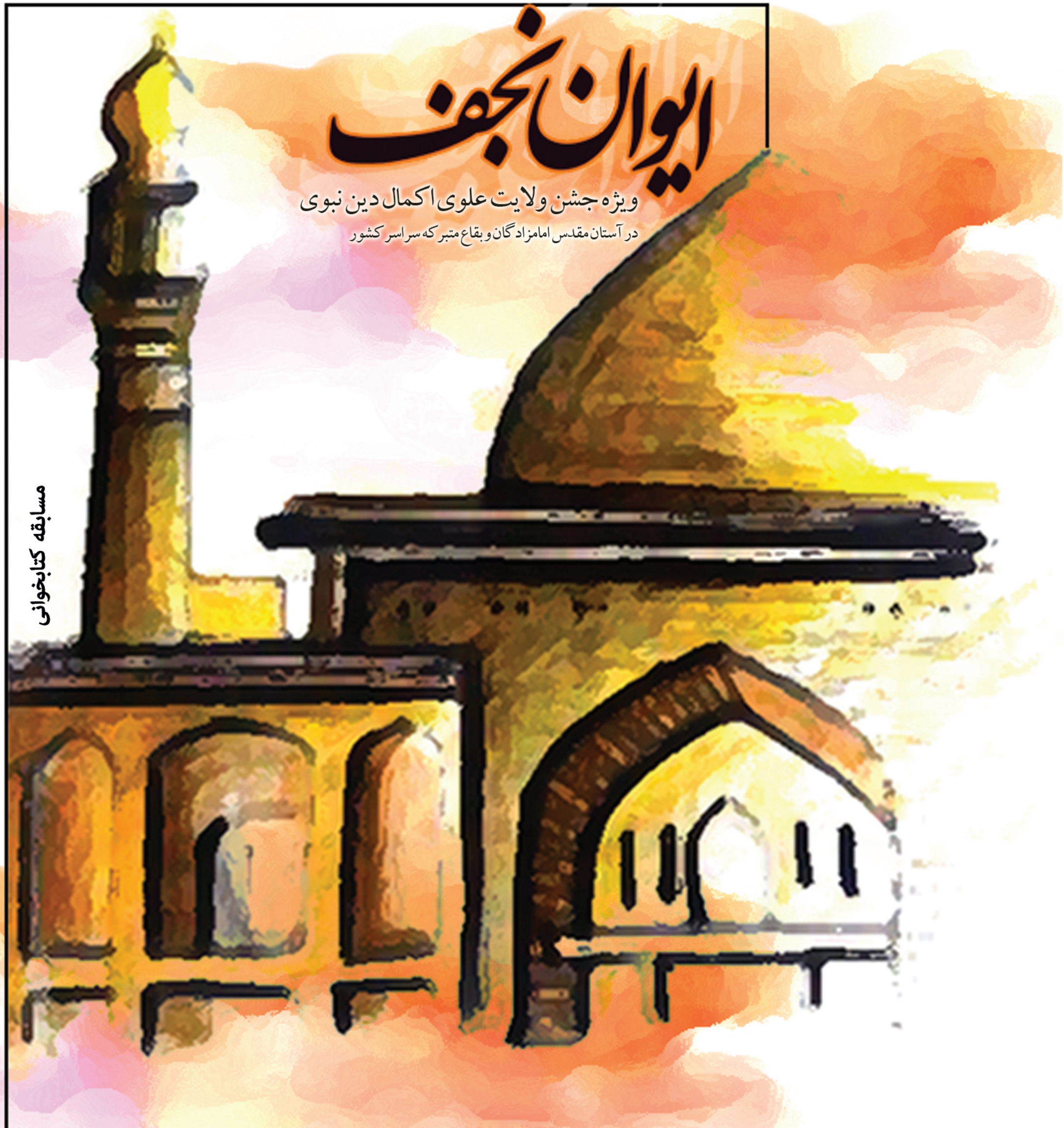

ایوان نجف

جوایز:

کمک هزینهٔ حج عمره

کمک هزینهٔ سفر به عتبات عالیات

کمک هزینهٔ سفر به مشهد مقدس

قلم هوشمند قرآنی

و دهها جوایز ارزشمند دیگر...

سازمان اوقاف و امور خیریه
معاونت فرهنگی و اجتماعی

بسم الله

ایوان نجف

ویژه جشن ولایت علوی، اکمال دین نبوی

در آستان مقدس امامزادگان و بقاع متبرکه سراسر کشور

تهیه و تنظیم و ناشر: مرکز فرهنگی پژوهشی
معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه
نویسنده: حسین سلیمانی
تصویرگر: حمیده سادات غضنفری
صفحه آرا: فاطمه سعیدی
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات اوقاف
قطع: خشتی
نوبت چاپ: تابستان ۱۳۹۴
شمارگان: ۱۵۰,۰۰۰ نسخه
قیمت: ۶۰۰۰ تومان

سایت سازمان: www.awqaf.ir
سایت معاونت: www.mfso.ir
سایت مجتمع: www.mfpo.ir
آدرس: تهران، خیابان نوفل لوشاتو، سازمان اوقاف و امور خیریه
آدرس مجتمع: قم، بلوار ۱۵ خرداد، جنب امام‌زاده شاه سیدعلی، مجتمع فرهنگی آموزشی
تلفن: ۳۸۱۸۷۱۶۹-۰۲۵ فکس: ۳۸۱۸۷۱۵۶-۰۲۵

غیرقابل فروش

سازمان اوقاف و امور خیریه
معاونت فرهنگی و اجتماعی

اهدایی

ايوان نجف

فهرست

۰۵ مقدمه

۰۷ گنبدطلایی

۳۳ ایوان طلایی

۵۳ شبکه های نقره ای

۸۵ مسابقه

مقدمه

برای شروع...

دلت لک زده است برای زیارت حرم مولایت علی(ع). برای دیدن و تماشاکردن آن گنبد طلایی باشکوه، آن ایوان باصفا و برای در آغوش کشیدن آن ضریح و شبکه‌های نقره‌ای‌اش.

سال‌ها پیش رسول خدا ﷺ در آخرین سالِ عمر بابرکتش و در بازگشت از زیارتِ خانهٔ خدا میراثی را برای همه به یادگار گذاشته که چراغ راه همهٔ مسلمانان است. خطبه‌ای سراسر شور و اشتیاق که در میان هیاهوی روزگار ما مهجور مانده است.

«**ایوان نجف**» یک زیارت مجازی است به حریم باصفا و پرشکوه مولای متقیان علی(ع) و بهانه‌ای است برایت تا کلمات خطبهٔ غدیر را مرور کنی و در معانیش تأمل.

«مرکز فرهنگی پژوهشی سازمان اوقاف و امور خیریه» این اثر ناچیز را تقدیم می‌کند به همهٔ عاشقان و دوستداران علی(ع). از هر جغرافیا و از هر دین و مذهبی که باشند؛ چرا که علی(ع) جغرافیا ندارد.

فصل اول

گنبد طلایی

خطبه غدیر و فضیلت‌های علی(ع)

ایستاده‌ای رو به روی گنبدِ طلایی. پر است از شکوه و جلال. پر است از معنویت و زلالی. اینجا جای پرواز فرشتگان است. تک‌تکِ فرشتگان آرزویشان این است که خدا توفیقشان دهد در این آسمان پرواز کنند و حالا قدم‌های تو میهمانِ این حرم است. خدا بین بندگانش تو را انتخاب کرده است. تا بایستی رو به روی این گنبد، به شکوه و عظمتی فکر کنی که صاحب این بارگاه دارد. لازم نیست مادام دیالافوا، سیاح فرانسوی باشی تا از بی‌نظیری علی(ع) بگویی. لازم نیست ژنرال سرپرسی، خاورشناس انگلیسی باشی تا به بزرگواری و شرافت نفس علی(ع) اعتراف کنی. لازم نیست جانین، شاعر آلمانی باشی تا تنها راه چاره را دوست داشتن علی(ع) بدانی. لازم نیست جرجی زیدان، نویسنده و دانشمند مسیحی بشوی تا اعتراف کنی علی(ع) از مسیح(ع) بالاتر است. برای شناخت علی(ع) و مدح او، لازم نیست بارون کارادوو، کارلایل، میخائیل نعمیه یا جبران خلیل جبران باشی. یک آدم معمولی. معمولیِ معمولیِ معمولی هم که باشی. یک نگاه ساده. ساده‌ی ساده‌ی ساده هم که به خطبه‌ی غدیر بیندازی، علی(ع) را یگانه خواهی دانست. این صفحات گنبد طلایی را - که مزین شده‌اند به بخش‌های کوچکی از خطبه غدیر - آرام ورق بزن تا وارد حرم شوی و نگاهی به ایوان با صفا بیندازی.

سه بار

کاری مهم داری و برایش مدت‌ها صبر کرده‌ای. برنامه‌ریزی کرده‌ای و روزها و شب‌های زیادی در اندیشه انجامش به سر برده‌ای. حالا بعد از مدت‌ها ، امروز، روزِ عمل فرا رسیده است. همه مقدمات مربوط به کار را آماده می‌کنی. همراهانت را دعوت می‌کنی تا برای آخرین بار همه چیز را کنترل کرده باشی. نباید هیچ چیز از قلم بیفتد. باید همه چیز طبق برنامه پیش برود. طبق پیش‌بینی‌ای که انجام شده است. این کار فوق‌العاده مهم است برایت.

یک‌بار... دوبار... سه‌بار...سه مرتبه به مواردی که مهم است تاکید می‌کنی تا مبادا در هنگام کار، چیزی اشتباه انجام شود. سه مرتبه تک‌تک جزئیات را بررسی می‌کنی تا اهمیت کار و دقت در انجامش برای همه روشن شده باشد.

قانون این است. وقتی کاری برایت بسیار بسیار مهم باشد، به آن تاکید می‌کنی و بارها و بارها و بارها از مخاطبت می‌خواهی تا آن مسئله را فراموش نکند. حتی اگر بدانی عده‌ای قبول نکرده و مسخره می‌کنند. آنقدر آن کار برایت مهم است که به مسخره کردن و قبول نکردن آن‌ها هیچ اهمیتی نمی‌دهی. مهم برایت کاری است که باید انجام شود.

به این فکر می‌کنی که خدا نیز با پیامبرش همینگونه رفتار کرد تا «تو» بدانی که امری مهم در پیش است. خیلی مهم!

و به این فکر می‌کنی که چقدر آدم باید بزرگ و مهم باشد که فرشته وحی به خاطر «او» و برای اعلام ولایت «او» سه بار بر بهترین مخلوق خدا فرود آید و هر بار از طرف خدا فرمانی را گوشزد کند.

إِنَّ جَبْرَئیلَ هَبَطَ إِلَی مِراراً ثَلاثاً ... وَسَأَلْتُ جَبْرَئیلَ أَنْ یَسْتَعْفِیَ لِی عَنْ تَبْلیغِ ذالِکَ إِلَیْکُمْ - أَیُّهَا النّاسُ - لِعِلْمی بِقِلَّةِ الْمُتَّقینَ وَ کَثْرَةِ الْمُنافِقینَ وَإِدغالِ اللّائمینَ وَ حِیَلِ الْمُسْتَهْزِئینَ بِالْإِسْلام.

همانا جبرئیل سه بار بر من فرود آمد ... و من از جبرئیل خواستم که از خداوند اجازه بگیرد و مرا از این مأموریت(یعنی اعلام ولایت حضرت علی علیه‌السلام) معاف کند. چون کمی پرهیزگاران و تعداد زیاد منافقان و دسیسه‌های ملامت گران و مکر مسخره کنندگان اسلام را می‌دانم.

نخِ پول

برایت جالب است که این اسکناس‌ها هم عالمی دارند برای خودشان. عالمی خاص. کاغذِ خاص، چاپِ خاص، چندین و چند نشانه‌ی خاص که تقلبی را از اصلی جدا کند و... . یعنی مسئولین همه این کارها را می‌کنند تا امنیت اسکناس‌ها را بالا ببرند و امید دزدها را به حداقل برسانند.

به این فکر می‌کنی که اگر کاغذ همان کاغذ باشد، چاپ هم همان چاپ باشد، همه نشانه‌های تصویری پول‌های اصلی هم روی پول قرار بگیرد، اما... اسکناس‌ها آن نخِ مخصوص را نداشته باشند تقلبی هستند و اصلی نیستند.

می‌دانی که برخی چیزها در این عالم مثل نخِ پولند. اصل هستند و بود و نبودشان دلیل است که پولی اصلی باشد یا تقلبی.

می‌دانی که داشتنِ پولِ با نخ هرچه بیشتر باشد، ثروت است و داشتن پولِ بی‌نخ هرچه بیشتر باشد، جرمی سنگین‌تر و مجازاتی سخت‌تر.

انگار زندگی را به دو بخش تقسیم می‌کند این نخ.

این طرفِ خط می‌شود سعادت و آن طرفش شقاوت.

حالا به زحمات چندین و چندساله رسول خداﷺ فکر می‌کنی. این همه زحمت رسول خداﷺ کشیده در دوران رسالت.

خون دل‌ها و جنگ‌ها را تحمل کرده. با جاهلان مدارا کرده و آن‌ها را ارشاد نموده.

حال در موقعیتی است که کارش گیرِ نخِ پول است.

گیرِ چیزی که اگر انجامش دهد، رسالتش کامل شده و خدا هم از او راضی است و اگر انجامش ندهد، رسالتش ناتمام می‌ماند و خدا هم ناراضی.

چه فضلیتی دارد علی‌علیه‌السلام، صاحبِ آن گنبدِ بزرگِ طلایی، که کامل بودن پیامبری آخرین پیامبر خدا در گرو اعلام ولایت اوست.

خوش به حالِ «تو» و همه آن‌هایی که علی‌علیه‌السلام را دوست دارند.

و لایَرْضَی اللهُ منّی إلاّ أَنْ أُبَلِّغَ ما أَنْزَلَ اللهُ إلَی ... یا أَیُّهاالرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ - فی حَقِّ عَلِی - وَ انْ لَمْ تَفعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ! ... مَعاشِرَالنّاسِ، إنَّما أَکْمَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ دینَکُمْ بِإمامَتِه.

خداوند از من خشنود نخواهد گشت مگر این که آن چه فرو فرستاده به گوش شما برسانم ... «ای پیامبر ما! آن چه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده - در حقّ علی‌علیه‌السلام - ابلاغ کن؛ وگرنه کار رسالت را انجام نداده‌ای...» ... هان مردمان! خداوند عزّوجلّ دین را با امامت علی تکمیل فرمود.

کپی برابرِ اصل

به شدت مراقب اسناد هویتی‌ات هستی. شناسنامه، گذرنامه، گواهینامه، کارت ملی. این اسناد مهم هستند و نیاز به مراقبت دارند.

یک عده هستند که می‌خواهند این اسناد دست «تو» نباشد و دست آن‌ها باشد تا انوعِ سوءِ استفاده‌ها را از آن‌ها انجام دهند.

به این فکر می‌کنی که انسانِ عاقل جدای از مراقبت‌های سفت و سخت معمولا از اسناد و اطلاعات مهمش کپی تهیه می‌کند.

اسنادی مهم‌تر از شناسنامه و گذرنامه و کارت ملی هم هست. گذرنامه و کارت ملی و شناسنامه حتی اگر از بین روند با سختی‌هایی می‌شود دوباره تهیه‌شان کرد. اما برخی چیزها هست که اگر رفت دیگر رفته و نمی‌شود دوباره تهیه شود.

برخی چیزها هست که اگر از همان ابتدا فکر پشتیبان برایشان نباشی دود می‌شوند می‌روند و آنوقت هرچقدر هم که افسوس بخوری فایده‌ای نصیبت نمی‌شود و آن‌ها باز نمی‌گردند. مثل برخی اطلاعات مهم.

مثل علمی که در مغز دانشمندان است. مثل اطلاعات حیاتی که تنها بر روی یک دستگاه موجود است.

برای آنکه آن اطلاعات نابود نشود می‌شود از آن‌ها کپی و پشتیبان تهیه کرد.

اطلاعات کپی شده در این موارد هیچ فرقی با اطلاعات اصلی ندارند. کپی آن‌ها

کاملا برابر با اصل است.

حالا ذهنت می‌رود سمت آخرین حج رسول خدا ﷺ.

انسان‌هایی که در آخرین حجِ آخرین پیامبرِ خدا ﷺ بوده‌اند نیاز داشته‌اند به پشتیبان و کسی که همه اطلاعاتی که رسول خدا ﷺ دارد را داشته باشد.به این فکر می‌کنی که نه فقط آن‌ها، که «تو» هم برای زندگی در مسیر خدا به آن اطلاعات نیاز داشته و داری.

خوشحالی که رسول خدا ﷺ فکرش را کرده و از همه اطلاعات کپی گرفته است. خشنودی که این کپی کاملا برابرِ با اصل است. اصلا این کپی خود اصل است. خودِ خودِ خودِ اصل.

مامِنْ عِلْمٍ إلاّ وَقَدْ أَحْصاهُ اللهُ فِی، وَ کُلُّ عِلْمٍ عُلِّمْتُ فَقَدْ أَحْصَیْتُهُ فی إمامِ الْمُتَّقینَ، وَما مِنْ عِلْمٍ إلاّ وَقَدْ عَلَّمْتُهُ عَلِیّاً ... مَعاشِرَالنّاسِ، إنَّ اللهَ قَدْ أَمَرَنی وَنَهانی، وَقَدْ أَمَرْتُ عَلِیّاً وَنَهَیْتُهُ (بِأَمْرِهِ). فَعِلْمُ الْأَمْرِ وَالنَّهُی لَدَیْهِ.

هیچ دانشی نیست مگر اینکه خداوند آن را در جانِ من نوشته و من نیز آن را در جانّ پیشوای پرهیزکاران، علی، ضبط کرده‌ام ... هان مردمان! همانا خداوند امر و نهی خود را به من فرموده و من نیز به دستور او دانش آن را نزد علی نهادم.

منبعِ نور

تاریکی آمده است! به دنبال چیزی هستی تا به روشنی برسی. فانوس که عمرش کوتاه است و نورِ کمی دارد و نهایتاً می‌تواند خودش و کمی از اطرافش روشن کند. چراغ‌های معمولی‌ای که در خانه‌ها استفاده می‌شوند نیز نور مشخصی دارند و جدای از نورِ کمشان، عمرشان هم محدود است. می‌دانی که حتی بزرگترین چراغ‌ها نیز نور محدودی دارند و عمر مشخصی. آن‌ها نورشان از خودشان نیست و به کمک چند رشته سیم و... نور تولید می‌کنند.

اما برخی چیزها هستند که خود روشنند و به همه چیز و همه کس روشنی می‌دهند. به دنبال این‌ها هستی. این‌هایی که نورشان را از منعبی گرفته‌اند که از بین نمی‌رود و حالا خودشان نیز شده‌اند منبعِ نور. عمرشان محدود نیست و میزان روشنی‌شان هم بی‌نهایت است. اینها چراغی هستند که در تاریکی‌ها به کارت می‌آیند و در ظلمات راه را برایت روشن می‌کنند.

رسول خدا ﷺ در غدیر خم یکی از این منابع را به «تو» معرفی کرد. حالا به توفیقِ خداوندش شده‌ای دنباله‌روی «او». دنباله‌روی منبعِ نور. «او» که آن‌قدر بزرگ است که هم خود منبع نور است هم فرزندانش.

وَ هُوَ الْإمامُ الْمُبینُ الَّذی ذَکَرَهُ اللهُ فی سُورَةِ یس: وَ کُلَّ شَیءٍ أَحْصَیْناهُ فی إمامٍ مُبین ... مَعاشِرَالنّاسِ، النُّورُ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ مَسْلوکٌ فِیَّ ثُمَّ فی عَلِیِّ بْنِ أَبی طالب، ثُمَّ فِی النَّسْلِ مِنْهُ إلَی الْقائِمِ الْمَهْدِی الَّذی یَأْخُذُ بِحَقِّ اللهِ وَ بِکُلِّ حَقٍّ هُوَ لَنا.

او(علی علیه‌السلام) پیشوای روشنگر است که خداوند او را در سوره‌ی یاسین یاد کرده که: «و دانش هر چیز را در امام روشنگر برشمرده‌ایم.» ... مردمان! نور از سوی خداوند عزوجل در جان من، سپس در جان علی بن ابی طالب، آن گاه در نسل او تا قائم مهدی - که حق خدا و ما را می‌ستاند - جا گرفته.

حرف یا عمل؟

دلت پر است. زیاد. از همهٔ مردمی که فقط حرف می‌زنند و وقت عمل که می‌شود، توجیه بارانت میکنند. کم نیستند در اطرافمان. ما را به نماز می‌خوانند و خود آنطور که باید مقیّد نیستند به این ستون دین. برایمان از انفاق و کمک به فقرا میگویند ولی وقت عمل که می‌شود با هزار هزار توجیه، پولی سیاه روانه مستمندان می‌کنند بلکه رفع تکلیف کرده باشند فقط! ادعای ولایت‌مداری‌شان می‌شود و برای خرید کالای ایرانی دستشان میلرزد و زبان ـِ توجیهشان باز میشود که خارجیاش بهتر است! وقت عمل کردن به فرمان‌های خدا که می‌شود زبانشان بد مستی می‌کند با هزار توجیه و وقت خواندن مردم به عمل، باز زبانشان مست است و پر از نصیحت و توصیه.

رسول «تو» می‌داند که این جماعت مثل سرطان هستند برای امت اسلامی. می‌داند که ضررشان بیش از نفعشان است و «تو» نیز می‌دانی که اینها مردم را به جای آنکه علاقه‌مندِ به دین کنند از دین زده می‌کنند.

آخرین پیامبر خدا کسی را به «تو» معرفی می‌کند که فرق دارد. کسی که همه را به درستی می‌خواند و قبل از همه خودش به درستی عمل می‌کند.

مَعاشِرَ النّاسِ، لاتَضِلّوا عَنْهُ وَلاتَنْفِرُوا مِنْهُ، وَلاتَسْتَنْكِفُوا عَنْ وِلايَتِهِ، فَهُوَ الَّذى يَهدى إِلَى الْحَقِّ وَيَعْمَلُ بِهِ.

هان مردمان! از علی رو برنتابید. و از امامتش نگریزید. و از سرپرستی‌اش رو برنگردانید. او [شما را] به درستی و راستی خوانده و [خود نیز] بدان عمل نماید.

تفسیرِ کتاب خدا

کتاب خدا را باز می‌کنی. این یک کتاب است. یک کتاب. با کلماتی که شده‌اند آیه و سوره. در همه جای دنیا یکی است و هرجا که باشی و نسخه‌ای از آن ببینی متوجه می‌شوی که تک‌تک کلماتش با دیگر نسخه‌هایش یکی است و تفاوتی میانشان نیست.

از شرق عالم سفر می‌کنی به غرب عالم. از شمال راهی جنوب می‌شوی و هرکجا را که می‌خواهی می‌گردی. قرآن همین است که همین است.

اما... نگاهی به مشکلات این دوره و زمانه‌مان می‌اندازی. یک عده با استناد به همین کتاب آدم می‌کشند و عده‌ای دیگر با استناد به همان کتاب آن عده را نادان می‌دانند. مَثَلش شده بسانِ کتابِ پزشکی و پزشک. اگر پزشکی نباشد که برایت توضیحش دهد و شرحش کند هرکسی هر برداشتی که دوست دارد از آن می‌کند و آن وقت بیماری پشت بیماری است که شهر «تو» را پر می‌کند.

مثل امروز که بیماری‌های متعدد گریبان عالم اسلام را گرفته است، «تو» از آن بیماری‌ها به خدا شکایت می‌بری. به این فکر می‌کنی که کتاب خدای «تو» نیز نیاز به تفسیر کننده‌ای خاص دارد و خدا به وسیلهٔ آخرین رسولش مفسّر کتابش را به «تو» معرفی کرده است.

فَوَاللهِ لَنْ يُبَيِّنَ لَكُمْ زواجِرَهُ وَلَنْ يُوضِحَ لَكُمْ تَفْسيرَهُ إِلاَّ الَّذى أَنَا آخِذٌ بِيَدِ وَمُصْعِدُهُ إِلى وَشائِلُ بِعَضُدِهِ (وَ رافِعُهُ بِيَدَى).

پس به خدا سوگند که باطن‌ها و تفسیر آن (قرآن) را آشکار نمی‌کند مگر همین (علی علیه‌السلام) که دست و بازوی او را گرفته و بالا آورده‌ام.

مخاطب خاص

یک شرکت کوچک دارید با چند کارمند. مدتی است همه فکر و ذکرت رئیس جدید شرکت است. در پوست خودت نمی‌گنجی به خاطر توجهی که به تو دارد.

به خاطر آن روز که در حضور همه کارکنان نامت را برد و از کارت تعریف کرد. به خاطر آنکه همه دیگر دانسته‌اند چه جایگاه ویژه‌ای پیشش داری و چقدر روی تو حساب باز می‌کند. به خاطر آنکه حالا در همه مسائل مهم با تو مشورت می‌کند و یک ضلع تصمیم‌هایش نظر توست.

حالا تصور می‌کنی بزرگ‌ترین انسانِ عالم اسم کسی را برده باشد، در حضور انبوهِ مردم. و نه تنها اسمش را برده باشد که برای کسانی که او را دوست دارند نیز دعا کرده است. برای «تو». در پوستت نمی‌گنجی. نه؟ چه افتخاری از این بالاتر؟

می‌دانی که یک شرط دارد این دعای پیامبر. شرطش را عملی کنی دعایش مال توست.

قبول سرپرستی و یاری او با تو. دوست داشتنت و تنها نگذاشتنت با خدا.

معامله است دیگر.

اللهمَّ والِ مَنْ والاهُ و عادِ مَنْ عاداهُ وَانْصُرْمَنْ نَصَرَهُ واخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ.

خداوندا دوست بدار آن را که سرپرستی او(علی عليه‌السلام) را بپذیرد و دشمن بدار هر آن که او را دشمن دارد و یاری کن یار او را؛ و تنها گذار آن را که او را تنها بگذارد.

چراغ‌های قرمز رنگ

دستگاهی نو خریده‌ای و با شوق و ذوق تمام می‌آوری‌اش به خانه. آرام‌آرام بازش می‌کنی. بوی نویی دستگاه در خانه می‌پیچد.

پلاستیک‌ها و کارتن‌ها را از دستگاه جدا می‌کنی و بیرونش می‌آوری. نو است. تمیز و سالم و مرتب. نگاهی به دفترچهٔ راهنمایش می‌اندازی. توضیح داده است چگونه باید استفاده‌اش کنی. توضیح داده است هرکدام از قطعات به چه دردی می‌خورند و توضیح داده که اگر درست استفاده نشود چه اتفاقی می‌افتد. عکسش را هم کشیده. چراغ‌هایی قرمز رنگ که اگر روشن شوند معنی‌اش هشدار است که از دستگاه درست استفاده نشده و قطعه‌ای معیوب شده است. اگر هشدار بیاید و به آن توجه نکنی و خودت یا دستگاه آسیب ببینید مقصر خودت هستی! مقصر تویی چون به هشدارها توجه نکرده‌ای!

پیامبرت نیز سال‌ها قبل هشدار داده است به «تو». چراغ‌هایی قرمز رنگ برایت روشن کرده که بدانی و آگاه باشی که هرچه آمد به سرت به عهدهٔ خودت است و او هرچه باید می‌گفته را گفته است.

به هشدارهای پیامبر توجه کن! لطفاً.

الا وَ إِنَّ الله عَزَّوَجَلَّ قالَ وَ أَنَا قُلْتُ عَنِ الله عَزَّوَجَلَّ، أَلاإِنَّهُ لا «أَميرَالْمُؤْمِنينَ» غَيْرَ أَخی هذا، أَلا لاتَحِلُّ إِمْرَةُ الْمُؤْمِنينَ بَعْدی لِاحَدٍ غَيْرِهِ.

بدانید که این(فرمان به ولایت علیعليه‌السلام) سخن خدا بود و من از سوی او سخن گفتم. هشدار که هرگز به جز این برادرم کسی نباید امیرالمؤمنین خوانده شود. هشدار که پس از من امارت مؤمنان برای کسی جز او روا نباشد.

راهنما

تازه فرزندانت از آب و گل درآمده‌اند. به این فکر می‌کنی که به یک مسافرت نیاز دارند. یک مسافرت که در آن مشخص شود چگونه تربیت شده‌اند. می‌خواهی ببینی تا چه حد بزرگ شده‌اند. می‌توانند از پس خودشان بر بیایند یا نه! راهیشان می‌کنی به مسافرت و حواست هست که حتما برای آنکه مشکل و اختلافی پیش نیاید، حتماً برایشان راهنمایی تعیین کنی.

خنده‌دار نیست؟! حتی اگر دونفر هم باشند، وقتی مسیر را بلد نیستند، نیاز به راهنما دارند. برای آنکه کارت را درست و محکم انجام داده باشی، بهشان اعلام می‌کنی که هرچه راهنما گفت گویی تو گفته‌ای! و همه را باید عمل کنند.

آن‌ها که دو نفر بیشتر نبودند نیاز به راهنما داشتند! وای به حال جامعهٔ بزرگ اسلامی با هزاران هزار خطر!

خدا نیز می‌خواست که مردم بی‌رهنما نباشد.

به این فکر می‌کنی که آن آدم باید خیلی بزرگ باشد که خدا بگذاردش رهنمای همهٔ مردم. نه فقط در زمانی خاص. که برای همهٔ زمان‌ها.

به این فکر می‌کنی که آن آدم باید خیلی بزرگ باشد که خدا برترین مردم بداندش. نه فقط در زمانی خاص. که برای همهٔ زمان‌ها.

إِنَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِی مَوْلاهُ، وَ هُوَ عَلِی بْنُ أَبی طالب أَخی وَ وَصِیّی، وَ مُوالاتُهُ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَها عَلَی ... مَعاشِرَالنّاس، فَضِّلُوا عَلِیّاً فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدی مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثی ما أَنْزَلَ اللهُ الرِّزْقَ وَبَقِیَ الْخَلْقُ.

هر آن که من سرپرست اویم، این علی سرپرست اوست. و او علی بن ابی طالب است؛ برادر و وصی من که سرپرستی و ولایت او حکمی است از سوی خدا که بر من فرستاده شده است ... هان مردمان! علی را برتر دانید؛ که او برترین مردمان از مرد و زن پس از من است؛ تا آن هنگام که آفریدگان پایدارند و روزیشان فرود آید.

تکلیف

معلم هستی و شاگردانی داری. بهشان درس می‌دهی و راهنماییشان می‌کنی. تک‌تک‌شان برایت مهم هستند.

حتی آن‌هایی که گاهی آزارت داده‌اند و درسشان را خوب نخوانده‌اند. نزدیک امتحانی مهم و بزرگ است و چند تن از شاگردان غایبند. همه مطالبی که مهم است را به شاگردان حاضر می‌گویی و برای آخرین بار تک‌تک مسئله‌ها را برایشان حل می‌کنی. دلت آرام ندارد. نگران آن غائب‌ها هستی! چه می‌توانی بکنی؟ راهی به ذهنت می‌رسد. از حاضرها می‌خواهی چیزهایی را که گفته‌ای به گوش غائب‌ها برسانند. این را می‌گویی و بارها رویش تاکید می‌کنی.

حالا به این فکر می‌کنی که در آن سال‌های دور، رسول خدا ﷺ به فکر تو نیز بوده است. از حاضران پیمان می‌گیرد که فرمانش را به گوش غایبان و فرزندان و نسل‌های بعد از آن‌ها نیز برساند.

چقدر ممکن است آن مسئله مهم باشد و چقدر باید فردی فضیلت داشته باشد که بهترین مخلوق خدا این‌گونه برایش هزینه کند.

این است اتمام رسالت.

مَعاشِرَالنّاس، إنّی أَدَعُها إمامَةً وَ وراثَةً (فی عَقِبی إلی یَوْمِ الْقِیامَة)، وَقَدْ بَلَّغْتُ ما أُمِرتُ بِتَبْلیغِهِهان حُجَّةً علی کُلِّ حاضِرٍ وَغائبٍ وَعَلی کُلِّ أَحَدٍ مِمَّنْ شَهِدَأَوْلَمْ یَشْهَدْ، وُلِدَأَوْلَمْ یُولَدْ، فَلْیُبَلِّغِ الْحاضِرُ الْغائِبَ وَالْوالِدُ الْوَلَدَإِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ.

هان مردمان! اینک جانشینی خود را به عنوان امامت و وراثت به امانت به جای می‌گذارم در نسل خود تا برپایی روز رستاخیز. و حال، مأموریت تبلیغی خود را انجام می دهم تا برهان بر هر شاهد و غایب و بر آنان که زاده شده یا نشده اند و بر تمامی مردمان باشد. پس بایسته است این سخن را حاضران به غایبان و پدران به فرزندان تا برپایی رستاخیز برسانند.

مصداق آیه‌های خدا

فردی بزرگ در فامیلتان هست که همه قبولش دارند. کوچک و بزرگ دوستش دارند و از حرف‌هایش حساب می‌برند.اتفاقاتی می‌افتد و نمی‌دانید چه باید بکنید. نیاز به آن دارید که کسی راهنمایی‌تان کند. به حضور آن فرد بزرگ می‌رسید تا در خصوص اتفاق سخن بگوید و راهنمایی‌تان کند. صحبتش را شروع می‌کند و لحظه‌ای بعد می‌رسد به نام یکی از اعضاء فامیل. عنوان می‌کند که از او راضی است و برای این اتفاق همگی باید به حرف او گوش دهید. چقدر ذوق دارید و چقدر خوشحالید که بزرگ فامیل رهایتان نکرده و کسی را پیش پایتان گذاشته که همه قبولش دارد و از او راضی است.

آن که بزرگ فامیل است و مورد اعتماد عده‌ای محدود. برایت سئوال است: یک آدم چقدر باید بزرگ باشد که خدا از او راضی و خشنود باشد؟ به این فکر می‌کنی که یک آدم چقدر باید بزرگ باشد که مصداق آیه‌هایی قرار بگیرد که معجزۀ خداست. مصداق آیه‌های قرآن.

یک آیه؟ دو آیه؟ سه آیه؟ نه! همۀ آیه‌هایی که در وصف مؤمنان است و ستایشی دارد، مصداقش اوست.

وَاللهِ عَزَّوَجَلَّ وَأَنَاعَنْهُ راضیان. وَ مانَزَلَتْ آیَةُ رضاً (فی الْقُرْآن) إلاّ فیه، وَلا خاطَبَ اللهُ الَّذینَ آمَنُوا إلاّبَدَأ به ... مَعاشِرَالنّاس، إنَّ فَضائلَ عَلی بْن أَبی طالب عِنْدَاللهِ عَزَّوَجَلَّ - وَ قَدْ أَنْزَلَهافِی الْقُرْآنِ - أَکْثَرُ مِنْ أَنْ أُحْصِیَها فی مَقامٍ واحِدٍ.

خداوند عزّوجلّ و من از او(علی علیه‌السلام) خشنودیم. آیهٔ رضایتی در قرآن نیست مگر این که دربارهٔ اوست. و خدا هرگاه ایمان آوردگان را خطابی نموده به او آغاز کرده [و او اولین شخص مورد نظر خدای متعال بوده است]. و آیهٔ ستایشی نازل نگشته مگر درباره ی او ... هان مردمان! هر آینه برتری های علی بن ابی طالب نزد خداوند عزّوجلّ- که در قرآن نازل فرموده - بیش از آن است که من یکباره برشمارم.

***

حالا کلماتی از خطبه‌ای را خوانده‌ای که در آخرین سالِ حیاتِ آخرین پیامبرِ خداﷺ خوانده شده. حالا کلماتی را دیده‌ای که در حضور انبوه مردم ادا شده و حالا فضائل کسی را شنیده‌ای که قلبت بی‌اختیار در اختیار اوست.

به این فکر می کنی که کلمات توان ندارند که او را معرفی کنند. به این فکر می کنی که هرچه بنویسند، باز کم است و به این فکر می کنی که در این ورق‌های محدود، در این کلمات کم و ضعیف نمی‌گنجد او و نخواهد گنجید. او حدّ و محدوده و جغرافیا ندارد.

هنوز اما در آستانه، رو به روی گنبد ایستاده‌ای. هرچه نگاهش کنی، سیر نمی‌شوی. به سختی نگاهت را از گنبد می‌گیری و به درب ورودی می‌دهی. پشت آن جمعیت، آن دور، آن انتهاء، ایوانی مشخص است از صفا و از حس و حالِ عجیب. می‌خواهی قدم بگذاری داخل حیاط و خودت را برسانی به ایوان. ایوانِ طلایی.

***

فصل دوم

ایوان طلایی

خطبه غدیر و پاسخ به چند سوال

دلت را از گنبد می‌گیری و به ورودی حرم می‌دهی. اینجا جایی است که مدت‌ها دلت در حسرتش بوده است. از همان دری وارد می‌شوی که منتهی می‌شود به ایوان. پرده‌های در ورودی کمی جا به جا می‌شوند چشمانت می‌خورد به شکوه و عظمت این ایوان بزرگ.

این بزرگی جای هیچ شک و شبهه و سؤالی ندارد اما به هر حال آدمی است دیگر ممکن است برایش سؤال پیش بیاید. به سؤال‌هایت فکر می‌کنی و جواب‌هایشان. همین زمان که رو به روی ایوان طلا ایستاده‌ای و از دور شبکه‌های نقره‌ای ضریح برایت نمایان است.

چرا بحث؟

سؤال‌هایی به ذهنت رسید و جواب‌هایت را پیدا کردی؛ اما با خودت می‌گویی، اگر همه مثل من به دنبال جواب‌هایشان نروند چه؟ اصلاً چرا باید این‌قدر دنبال این بود که «مولا» یعنی چه و غدیر قرار بوده چه چیزی را به تاریخ ثابت کند؟ نمی‌شود هرکدام به عقیدهٔ خودمان باشیم و کاری به کار همدیگر نداشته باشیم؟ وقتی نه ما آن‌ها را قانع می‌کنیم و نه آن‌ها ما را، دیگر بحث کردن چه لزومی دارد؟ فقط باعث عمیق‌تر شدن شکاف بین شیعه و سنی می‌شود و دشمن را شاد می‌کند. بهتر نیست کمی بیشتر به وحدت مسلمانان فکر کنیم؟

یاد یکی از جملات حضرت رسول ﷺ در خطبهٔ غدیر می‌افتی.

«فلیبلّغ الحاضر الغایب و الوالد الولد الی یوم القیامه»

«حاضران به غایبان و پدران به پسران این واقعه را منتقل کنند، تا ابد.»

پس اگر پیامبر اکرم ﷺ این‌قدر صریح دربارهٔ حفظ این واقعه صحبت کرده است، به این معناست که غدیر تنها مختص دورهٔ خاصی از تاریخ نبوده و جریانی‌ست در همهٔ دوران‌های زندگی انسان‌ها. وقتی پیامبر اکرم ﷺ از مسلمانان خواسته‌اند این واقعه را سینه‌به‌سینه تا به ابد منتقل کنند، دیگر مگر می‌شود به بهانه‌ها و توجیه‌های واهی،

سر از خواستهٔ ایشان پیچاند؟ اگر ما واقعهٔ غدیر را در روزگار خودمان به خاک بسپاریم و فراموشش کنیم، جواب آدم‌هایی را که در آیندهٔ تاریخ راه سعادت را پیدا نمی‌کنند، چطور می‌توانیم بدهیم؟ پس زنده نگه داشتن واقعه غدیر وظیفه همه مسلمانان است آن هم برای سعادت و عاقبت خودشان.

بارها دیده‌ای و شنیده‌ای و خوانده‌ای، هم در تلویزیون و هم در روزنامه و مجلات؛ کسانی در زندگی‌شان ناگهان با حقیقت مواجه شده‌اند و خداوند راه راست را روزیِ آن‌ها کرده است. پس بحث کردن در مورد واقعهٔ غدیر به هیچ وجه نمی‌تواند بیهوده باشد. با خودت فکر می‌کنی چطور امکان عاقبت به‌خیر شدن انسانی را با این بهانه‌ها می‌شود از بین برد؟

بارها شده است که بین بحث با طرف مقابلت، ناگهان حس کرده‌ای پیش از این درک صحیحی از موضوع نداشته‌ای و انگار تازه داری می‌فهمی که طرف بحثت تا به‌حال از چه حرف می‌زده است. ناگهان خودت را به او و حرف‌هایش نزدیک‌تر حس می‌کنی و می‌بینی راه دوری که از هم داشتید، نزدیک شده است. می‌بینی بحث دربارهٔ غدیر هم همین است و نه تنها باعث شکاف بین فرق اسلامی نمی‌شود، بلکه آن‌ها را به درک مشترکی از حقیقت می‌رساند و روزبه‌روز به هم نزدیک‌تر می‌کند. هیچ شکی نیست که کسانی که دم از سکوت دربارهٔ حادثهٔ غدیر می‌زنند، می‌خواهند با ظاهری آزادمنشانه، این حقیقت را از ذهن همه پاک کنند تا خودشان بتوانند به راحتی مسلمانان را از هم جدا کنند. مگر در فلسطین و یمن و سوریه جز این است؟ آدم‌هایی در مقابل

کشتار هم‌کیشان و هم‌وطنانشان سکوت کرده‌اند و دم از اتحاد می‌زنند، درحالی‌که تنها دارند آب به آسیاب دشمن می‌ریزند.

کمی بیشتر فکر می‌کنی. اصلاً اگر صحبت کردن دربارهٔ واقعهٔ غدیر، تفرقه‌اندازی بین مسلمانان باشد که نعوذبالله خود پیامبر اکرم ﷺ اولین تفرقه‌انداز بین مسلمانان محسوب می‌شوند! حس می‌کنی تازه داری به حقیقتِ نیتِ کسانی که دم از آزادی عقاید و صلح و دوستی می‌زنند، پی می‌بری... از هرچیزی مهم‌تر و گذشته از همهٔ این دلایل، دلت می‌خواهد تو آن عقیده‌ای را در دل و در سر داشته باشی، که درست است و فرمان صریح خداوند و حضرت پیامبر ﷺ است. چه چیزی از این مهم‌تر؟ چرا نباید دربارهٔ راهی که تو را به حقیقت می‌رساند، تحقیق و تدبر کنی؟

تردید در معنای کلمه «مولا»

اولین سؤال در ذهنت مرور می‌شود. مربوط است به معنی کلمه «مولا». علتش این است که برخی ادعا می‌کنند کلمه «مولا» در عبارت «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» به معنی ولایت و امامت و جانشینی بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیست و معنایش دوست، همسایه، عبد و... است. به حرفشان فکر می‌کنی و آن وقت عبارت را بر اساس حرفشان ترجمه. گویی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده‌اند: هر کس من دوست او هستم، علی علیه‌السلام نیز دوست اوست. به این فکر می‌کنی که: واقعا کلمه «مولا» در آن عبارت به چه معنی است؟

قرآن را باز می‌کنی و صفحات را ورق می‌زنی تا به سوره مائده برسی. آیات را یک به یک رد می‌کنی تا آیه ٦٧ این سوره. آیه‌ای که به آیه تبلیغ معروف است.

يأَيهَا الرَّسولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْك مِن رَّبِّك وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْت رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُك مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لا يهْدِى الْقَوْمَ الْكَفِرِينَ.

ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملا (به مردم) برسان و اگر این کار را نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای. و خداوند تو را از(خطرات احتمالی)

مردم نگاه می دارد، و خداوند جمعیت کافرانِ(لجوج) را هدایت نمی‌کند.

آیه را می‌خوانی و به محتوایش فکر می‌کنی. بر اساس این آیه خداوند مسئولیتی بزرگ را به عهده رسولش گذاشته که اگر آن را انجام ندهد خطاکار است و به خاطر آن مواخذه خواهد شد.

از معنای آیه کاملاً مشخص است که رساندن پیام خداوند باری سنگین و مسئولیت بزرگی بوده است. آن‌قدر بزرگ که انجام رسالت در گرو آن است و اگر انجام نشود رسول خداﷺ رسالتش را انجام نداده است.

روی معنای آیه اندکی تأمل می‌کنی. برایت عجیب است. به این فکر می‌کنی که مگر بیان دوستی پیامبرﷺ با حضرت علیﷺ چقدر اهمیت داشته که اگر پیامبرﷺ آن را به مردم اعلام نکند رسالتش ناتمام می‌مانده است؟! به این فکر می‌کنی که مگر این مسئله چقدر مهم است که انجام نشدنش باعث توبیخ بهترین مخلوق خدا شود؟!

این مسئله را می‌گذاری گوشه ذهنت. سؤال دیگری در ذهنت ایجاد می‌شود. مگر مردم از قبل، ماجرای دوستی و رابطه میان علیعليه‌السلام و رسول خداﷺ را نمی‌دانسته‌اند؟ واقعا نیازی به این بوده که در آن شرایط این مسئله باز اعلام شود؟

این مسئله را نیز در گوشه‌ای دیگر از ذهنت قرار می‌دهی و باز آیه را با خود مرور می‌کنی. جالب است خداوند به پیامبرش وعده داده که وی را در قبال آزار و خطرات احتمالی حفظ خواهد کرد. باز سؤالی دیگر در ذهنت پدید می‌آید که مگر دوستی اینقدر مهم است که باعث خطر و آزار شود و لازم باشد خدا رسولش را در قبال آن خطرات

حفظ کند؟ آن هم دوستی‌ای که از سال‌ها و مدت‌ها قبل برای مردم مشخص بوده و مطلب جدیدی نیست.

حالا به شرایط خاص آن زمان فکر می‌کنی. آب و هوای نامساعد، کمبود جا، شرایط سخت سفر بعد از حج، مردمی که سه روز معطل شده‌اند تا بیعت کنند و... همه اینها را می‌گذاری کنار هم و برایت یقین می‌شود که این همه معطلی برای گفتن دوستی نبوده است. از خودت سؤال می‌کنی: اگر برای دوستی نبوده پس برای چه بوده؟!

خطبه غدیر پاسخت را می‌دهد. رسول خدا ﷺ قبل از گفتن عبارتِ «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» جمله دیگری را گفته‌اند به مردم، و از آن‌ها سؤال کرده‌اند که:

«چه کسی نسبت به شما از خود شما سزاوارتر است و امر او را بر امر خودتان مقدم می‌کنید؟»

و مردم نیز در پاسخ پیامبرشان گفتند:

«خدا و پیامبرش ﷺ»

و پس از این پاسخ آنان بود که رسول خدا ﷺ فرمود:

«من کنت مولاه فهذا علی مولاه»

این یعنی همان طور که من به شما از خودتان سزاوارترم بعد از من نیز علی علیه‌السلام جانشین من می‌شود و بر شما لازم است که او را از خودتان سزاوارتر بدانید و وی را صاحب اختیار خود قرار دهید.

برای یقین بیشتر صفحات قرآن را ورق می‌زنی تا برسی به آیه ٦ سوره احزاب. تا

برسی به این عبارت:

النَّبِيُّ أَوْلي بِالْمُؤْمِنينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ.

پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.

این عبارت و سؤال‌های قبلی‌ات را جمع می‌کنی در میانه ذهنت.

فکر می‌کنی یعنی پیامبر اکرمﷺ آن جمعیت عظیم را در آن گرما، جمع کرده و به آن‌ها که جلو رفته‌اند گفته برگردند و صبر کرده آن‌ها که عقب مانده‌اند برسند، تا فقط و فقط بگوید که «هرکس من را دوست دارد، علی را هم دوست بدارد؟!» خودت هم خنده‌ات می‌گیرد. مگر می‌شود پیامبر خدا، اسوهٔ خرد و دانایی، این‌چنین کار بی‌منطقی بکند؟! جای کلمهٔ دوست، مولا می‌گذاری و منطق پشت این کار بزرگ را درک می‌کنی؛ «هرکس من مولای اویم، علی نیز مولای اوست.» تنها در این صورت است که جملات قبل حضرت رسولﷺ معنای حقیقی پیدا می‌کنند و ارتباط بین جملات ایشان مشخص می‌شود.

اطلاع مردم از دوستی. گرما و شرایط آن زمان. ناتمام ماندن رسالت. سزاوار بودن پیامبرﷺ نسبت به مؤمنان بر اساس قرآن و... .

منطقی نیست «مولا» به معنی دوست باشد. همه مطالب ذهنی‌ات را جمع می‌کنی و حالا برایت یقین می‌شود که معنی «مولا» چیزی نیست جز «ولی» و «سرپرست».

علی﷣ بلافاصله پس از پیامبرﷺ یا...؟

قبول می‌کنی که «مولا» به معنی «ولی» و «سرپرست» باشد. اما در ذهنت سؤال است که از کجا معلوم که سرپرستی علی﷣ باید بلافاصله پس از پیامبرﷺ باشد؟ به این فکر می‌کنی که می‌شود این سرپرستی سال‌ها بعد باشد و تا قبل از آن افراد دیگری «ولی» و «سرپرست» باشند.

خطبه غدیر را نگاه می‌کنی. در عبارت‌هایش تأمل می‌کنی. به عبارتی می‌رسی که برایت عجیب است. رسول خداﷺ در خصوص علی﷣ گفته است:

«هو ولیّ کل مؤمن بعدی»

«او صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من است.»

این کلمه «بعدی» بدجور در ذهنت رژه می‌رود. به معنای عبارت فکر می کنی «صاحب اختیار هر مؤمن». هر مؤمن؟!

جرقه‌ای در ذهنت زده می‌شود و پاسخ سؤالت را پیدا می‌کنی.

هر مؤمن یعنی هرکسی و این شامل همه افراد بعد از پیامبرﷺ می‌شود. پس اگر کسی صاحب اختیار همه باشد یعنی صاحب اختیار آن‌ها نیز هست و این یعنی باید

بلافاصله بعد از پیامبرﷺ آن فرد ولی و صاحب اختیار باشد نه با فاصله.

خوشحالی از اینکه خدا راهنمایی‌ات کرده و پاسخ سؤالت را به ذهنت انداخته است. هرچه باشد خداست و به فکر همه بندگانش و هر بار چراغی برایشان روشن می‌کند به سمت حق و حقیقت.

«اولی» و معنایش در قرآن

دوباره قرآن را باز می‌کنی و این بار صفحات را ورق می‌زنی تا به سوره آل‌عمران برسی. چه توفیقی داده علی ﷺ به تو که برای رفع سؤال‌هایت باید مدام به قرآن مراجعه کنی. چند صفحه اول سوره آل‌عمران را رد می‌کنی تا برسی به آیه ٦٨. إِنَّ أَوْلَي النَّاسِ بِإِبْراهيمَ لَلَّذينَ اتَّبَعُوهُ. سزاوارترین مردم به ابراهیم، آن‌ها هستند که از او پیروی کردند. برایت سؤال می‌شود. چرا که گروهی گفته‌اند در این آیه منظور از اولی، سرپرست نیست و بیان نمی‌شود که حضرت ابراهیم ﷺ نسبت به قومش اولی است. پس با استناد و استفاده از این آیه می‌توان گفت که لزومی ندارد منظور از اولی در حدیث غدیر سرپرست و مولا باشد.

قرآن را ورق می زنی و می رسی به سوره حدید، آیه ١٥.
«مأواکم النّار هی مولاکم.»
جایگاه تان آتش است که سرپرست شماست»».
اینجا هم از لفظ مولا استفاده شده است اما معنی سرپرست دارد. در ذهنت آیه‌ها را می‌گذاری کنار یکی به معنی سرپرست است و دیگری به معنی سرپرست نیست. این

یعنی نمی‌شود یک آیه را ملاک قرار داد و باید آیه‌ها را همه با هم دید. پس تا اینجا نه می‌توان گفت مولا به معنی سرپرست است و نه می‌شود گفت نیست، چون در قرآن به هر دو معنا آماده است.

به این فکر می‌کنی که حضرت علی علیه‌السلام که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بالاتر نیست اگر معنی مولا را مثل آیه ۱۵ سوره حدید بگیری یعنی علی علیه‌السلام از همه و حتی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بالاتر است در صورتی که اینگونه نیست. پس نمی‌شود معنی مطابق آن آیه باشد.

می‌روی سراغ خطبه غدیر. قبل از رسیدن به من کنت مولاه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله جملاتی فرموده که نشان می‌دهد مولا به معنی سرپرست و ولی است. چرا که جملات قبل باید با جملات بعد مرتبط باشند و اگر مرتبط نباشند بی‌معنی خواهند بود.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله قبل از گفتن «من کنت مولاه...» می‌فرمایند:

«ألست أولی بکم من أنفسکم؟»

«آیا من نسبت به شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟»

این جمله را می‌گذاری کنار «من کنت مولاه...» معما به سادگی حل می‌شود.

ماجرای سفر یمن

شنیده‌ای بعضی‌ها می‌گویند که اگر حضرت رسولﷺ این جمعیت را جمع کرده، تنها به این علت بوده است که در یکی از سفرهای حضرت علی‌علیه‌السلام به یمن، سپاهیان با ایشان دچار اختلاف شدند و گلایه بردند پیش حضرت رسولﷺ. ایشان هم این جمعیت را جمع کرد تا قائله را ختم کند. تازه اگر این جریان درست باشد، دیگر معنای کلمهٔ مولا چیزی جز دوست نمی‌تواند باشد، چون ایشان خواسته‌اند مردم را به دوستی با حضرت علی‌علیه‌السلام دعوت کنند.

سؤالی به ذهنت رسیده و نمی‌گذاری همین‌طور برای خودش در ذهنت جولان بدهد و باورهای قلبی‌ات را سست کند؛ پس اولین کاری که می‌کنی تحقیق است.

با یک گشت و گذار ساده در چند کتاب تاریخی، به این نکته می‌رسی که شکایت سپاه یمن دو سال قبل از حادثه غدیر بوده است.

آن هم نه در مکه، بلکه در مدینه.وقتی هم که یکی از سپاهیان از یمن برگشت و از حضرت علی‌علیه‌السلام گلایه‌مند بود، دیگر سپاهیان او را تشویق کردند که نزد حضرت رسولﷺ برود و از علی شکایت کند تا ایشان را از چشم حضرت بیندازد.

اما وقتی آن سپاهی به داخل حجره می‌رود، مدتی بعد سپاهیان می‌بینند که پیامبر اکرمﷺ با عصبانیت خارج می‌شود و می‌فرماید «هرکس از علی بد بگوید، از من بد گفته است». یاد آیهٔ ۵۷ سورهٔ احزاب می‌افتی که هربار می‌خواندی‌اش.

غدیر و آیه کامل شدن دین

یک سؤال دیگر در ذهنت ایجاد شده است؛ چه چیزی ثابت می کند که آیۀ اکمال دین دربارۀ ماجرای غدیر نازل شده است؟ امکان دارد این آیه مربوط به هر جریان دیگری باشد.

می روی به سراغ «قرآن» که درست و غلط را برای تو از هم جدا می‌کند. کمی تورقش می‌کنی. می‌دانی که در قرآنی که در دست گرفته‌ای، ترتیب سوره‌ها براساس ترتیب نزولشان نیست. اگر بنا بود این‌طور باشد که سورۀ علق اولین سوره بود، نه سورۀ حمد. حالا که می‌دانی این ترتیب آیاتی که تو خط به خط می‌خوانی و جلو می‌روی، همان ترتیبی نیست که بر پیامبرﷺ نازل شده است، پس چندان بعید نیست اگر بخش‌های مختلف یک آیه هم در یک زمان و باهم نازل نشده باشند. اصلاً چه مانعی دارد که نزول قبل و بعد آیه مربوط به زمان دیگری باشد و آن وسط مربوط به موضوع دیگری؟

می‌روی سراغ همان سورۀ مائده که برایت سوال شده. به آیۀ اول نگاه می‌کنی:

یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَکُمْ بَهِیمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا یتْلَی عَلَیکُمْ...

اي اهل ايمان به پيمانهاي خويش وفادار باشيد كه منافع چهارپايان بر شما حلال گرديد مگر آنچه با شما خوانده خواهد شد.

در آغاز، حرف از وفاداری و حفظ پیمان است و در ادامه می‌رسد به حلال شدن چهارپایان و می‌بینی که این دو مسئله، هیچ ارتباطی به هم ندارند.

سورهٔ دیگری انتخاب می‌کنی. قیامت. می‌خوانی:
لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ(١٦) إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ(١٧) فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ(١٨) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ(١٩)...

خدا دارد از وحی با پیامبرش حرف می‌زند، اما بعد می‌رود سراغ احوال قیامت.

چشم‌هایت می‌درخشند. روش قرآن را فهمیده‌ای. همیشه نباید دنبال اتصال بگردی در حرف‌های یک آیه که شاید این حرف‌ها، در زمان‌های متفاوتی به جان نازنین پیامبر وحی شده باشند. حالا می‌دانی این بخشی از روش جمع‌آوری قرآن است و منحصر به آیهٔ سوم سورهٔ مائده هم نمی‌شود.

بیشتر فکر می‌کنی. روی همان آیهٔ سوم مائده. تصمیم می‌گیری آن تکهٔ میانی مورد بحث را دربیاوری از دل آیه. کنارش می‌گذاری و به باقی‌ماندهٔ آیه نگاه می‌کنی:
حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْقُوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ إِلاَّ ما ذَكَّيْتُمْ وَ ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ ذلِكُمْ فِسْقٌ فَمَنِ اضْطُرَّ في مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ.

ترجمه‌اش می‌کنی:
بر شما حرام شده است: مردار، و خون، و گوشت خوك، و آنچه به نام غیر خدا کشته شده باشد، و [حیوان حلال گوشتِ] خفه شده، و به چوب مرده، و از بلندی افتاده، و به ضربِ شاخ مرده، و آنچه درنده از آن خورده باشد -مگر آنچه را [که زنده دریافته و خود]

سر ببرید- و [همچنین] آنچه برای بتان سربریده شده، و [نیز] قسمت کردن شما [چیزی را] به وسیله تیرهای قرعه؛ این [کارها همه] نافرمانی [خدا]ست. و هر کس دچار گرسنگی شود، بی‌آنکه به گناه متمایل باشد [اگر از آنچه منع شده است بخورد]، بی تردید، خدا آمرزنده مهربان است.

چه کامل است این محتوا! هیچ خللی در آن نیست. حرف از حرمت گوشت خوک و مردار است. حالا بخشی را که جدا کرده‌ای، دوباره می‌گذاری سر جایش. چقدر عجیب می‌شود اگر این بخش، به قبل و بعد خودش مرتبط باشد. با عقل جور درنمی‌آید! نمی‌شود خدا بگوید دین را کامل و تمام کردم و بعد، حکم بدهد راجع به کسی که دچار گرسنگی شده. آن «أتممت» در دل آیه، می‌گوید دین تمام شد. کامل شد. والسلام. پس چه جایی باقی می‌ماند برای حکم تازه و حرف از گرسنگی؟ ذهنت روشن می‌شود. یاد روش قرآن می‌افتی. این‌ها به هم ارتباطی ندارند. آن کامل و تمام شدن دین، یک بخش منحصر به فرد است در دل این آیه که ارتباطی ندارد با قبل و بعد خودش.

می‌خواهی موضوع را ملکهٔ ذهنت کنی. برای خودت مثال می‌زنی: اگر من پدری باشم که دارم بچه‌ام را نصیحت می‌کنم، نمی‌شود وقتی می‌گویم «نصیحتم تمام شد و حرفم کامل»، دوباره نصیحت را از سر بگیرم! هیچ عاقلانه نیست. پس حالا که خدا گفته دین تمام و کمال شد، درست نیست دوباره بگوید اگر گرسنه شدید چنین کنید و چنان. این فکرها و مثال‌ها، همه یک چیز را به تو ثابت می‌کنند:

خدا عاقل است و کار لغو نمی‌کند. وقتی حرف از تمام شدن دین است، حکم دوباره

نمی‌دهد و حرفش را نقض نمی‌کند. پس بر اساس همان اصلی که از ترتیب قرارگیری آیات قرآن می‌دانی، می‌فهمی این قسمت از آیه با قبل و بعد خودش ارتباطی ندارد و برمی‌گردد به ماجرای دیگری.

***

وقت آن رسیده که پا به حرم بگذاری و دستانت را قفل کنی در شبکه‌های نقره‌ای. چه توفیقی داری. ایوان طلایی را رها می‌کنی، دلت سخت کنده می‌شود از این فضای نورانی. از این حیاط زیبا و از این شکوه و عظمت ایوان. اصلا هرجای این حرم را که نگاه می‌کنی عشق است و صفا.
گنبد، ایوان و حالادر آستانه ورود به خود حرم. در آستانه در آغوش کشیدن شبکه‌های نقره‌ای ضریح.
رسم نیز بر همین است. پاسخ سؤال‌هایت را که پیدا کنی. معرفت که پیدا کنی درها به رویت گشوده می‌شود.
وارد شو به حریم أمن خداوند به حرم أمیرمؤمنان. به حرم علی علیه‌السلام.

***

فصل سوم

شبکه‌های نقره‌ای

خطبه غدیر و سبک زندگی

حالا دیگر وارد حرم شده‌ای، آرام قدم برمی‌داری تا خودت را برسانی به شبکه‌های نقره‌ای. دستانت مدت‌هاست حسرت در آغوش گرفتن این شبکه‌ها را دارند. انگشتانت را حلقه می‌کنی به‌شان، سرت را می‌گذاری رویشان، چشمانت را می‌بندی و عمیق نفس می‌کشی. حالا در میان بهشت هستی. در خود بهشت. فکر می‌کنی به تک‌تک واژه‌هایی که سال‌ها پیش رسول خداﷺ خواند تا امروز من و توناممان شیعه باشد و دنباله‌روی خاندان رسالت.

آخرین سال حیات رسول خدا ، در غدیر خم، کلماتی از زبان آخرین پیامبر جاری شده است که سرمشق است برای زندگی‌مان. هنوز صدای خطبه خواندنش را می‌توان شنید. گوش‌هایت را بیاور نزدیک...

مردم همه در حال جمع شدن هستند. رسول خداﷺ دستور داده تا آن‌ها که جلوتر رفته‌اند بازگردند. صبر کرده است تا آن‌ها که عقب مانده‌اند برسند. و این خود نشانه‌ای است برای ما. نیست؟

که نه جلوتر از مولا حرکت کنیم و نه عقب‌تر از او. پایمان را دقیق بگذاریم جای پایش. تنها راه سعادت همین است.

شبِ پر ستاره

در شهری بزرگ و در میان انبوه چراغ‌های خانگی، سرت را که بالا بگیری، باز برخی ستاره‌ها را می‌توانی ببینی. برخی ستاره‌ها آن‌قدر پرنور هستند که برای دیدنشان نیازی به خارج شدن از شهر، رفتن به بیابان و استفاده از ابزارهای نجومی نداری.

سرت را رو به آسمان می‌گیری، یکی‌شان را شکار می‌کنی و نگاهت را می‌دوزی به نورش. چقدر فاصله است میان «تو» و «او». چقدر بزرگ است آن ستاره و چقدر ستاره‌ها و کهکشان‌های دیگری نیز هستند که تو حتی نمی‌توانی وسعتشان را اندازه گیری کنی.

مدتی بعد چشمانت را از آسمان پس می‌گیری و به اعماق دریاها فکر می‌کنی!

همهٔ موجودات ریزی که در انتهای دریاها و در تاریکی مطلق زندگی می‌کنند.

آن‌قدر ریز هستند که برای دیدنشان باید دست به دامان تکنولوژی‌ها و فن‌آوری‌های امروزی شوی و با قوی‌ترین عدسی‌ها نگاهشان کنی.

ستاره‌های بزرگ و پرنور... موجودات ریز در اعماق تاریکی...

یک چیز در میان همه‌شان مشترک است. می‌دانی؟

تعلقشان به خدای تو!

افتخار نمی‌کنی که چنین وجودی خدای توست؟ از ریزترین‌ها تا بزرگ‌ترین موجودها همه از آن او هستند. اگر خورشید است، او آفریده تا روزت را روشن کند و اگر

ستارهٔ کوچکی باشد، او خواسته تا شب‌آویز آسمانت شود.

او حکم کرده تا همه‌شان، آنگونه باشند که باید و او همه را برای تو خلق کرده است.

چقدر خدایت تو را دوست دارد ای انسان!

ستایش کن چنین خدایی را همانگونه که سال‌ها قبل آخرین پیامبرش در هنگام تمام کردن رسالتش ستایشش کرد.

بارِئُ الْمَسْمُوكاتِ وَداحِی الْمَدْحُوّاتِ وَجَبّارُ الْأَرَضینَ وَ السّماواتِ.

اوست آفرینندهٔ آسمان‌ها و گسترانندهٔ زمین‌ها و حکمران آن‌ها.

نشناس‌ها

رسم این است. اگر تو را بشناسد و در قبال محبت‌هایت حقت را ادا کنند، به آن‌ها توجه می‌کنی! و اگر حقت را ادا نکنند، دلیلی ندارد که توجهت را بدهی بهشان.

این قانون زندگی ما انسان‌هاست. از قدیم هم گفته‌ایم «هرچقدر پول بدهی آش می‌خوری» و این پول دادن در این زندگی‌های امروزِ من و تو شده است قدردان بودن!

اصلاً پدر و مادر هم که باشی با آن همه محبت! چندین مرتبه که فرزند بدعهدی کند و خلاف، از چشمت می‌افتد! حالا این برای پدر و مادر است! دیگران که جای خود دارند.

خدای تو اما فرق دارد.

به کسانی نعمت می‌دهد که حتی او را نمی‌شناسند. به کسانی نعمت می‌دهد که پرستشش نمی‌کنند.

به کسانی نعمت می‌دهد که اصلاً نمی‌دانند خدایی هست با این همه شکوه و جلال و عظمت.نگاهی به این جهان بزرگ بکن.

این همه آدم! غافل. خدا نشناس. آدم‌هایی با نژاد و رنگ متفاوت، که هرکدام در نقطه¬ای از زمین، سرشان گرم زندگی‌شان است. اما یک چیز میانشان مشترک است. رحمت خدا...

خدا مهربانی‌اش را به همه‌شان داده است.
مهربانی خدا سوخت و سوز ندارد.
مهربانی او که نه کافر و مسلمان می‌شناسد و نه فقیر و ثروتمند.خدایی که به کسانی که او را نمی‌شناسند، نعمت می‌دهد و روزی.
همان خدایی است که رسولش را امر کرد تا در واپسین لحظات عمرش جانشینی برای من و تو بگذارد تا از مسیر منحرف نشویم.
ما که در آن وقت نه در دنیا بودیم و نه او را می‌شناختیم. این نعمت غدیر آمد و آمد تا رسید به روزهای فعلی زندگی ما. این خدا به نشناس‌ها هم نعمت می‌دهد. به همه.

قَدْ وَسِعَ كُلَّ شَيءٍ رَحْمَتُهُ.

رحمتش جهان شمول است و شامل همه می‌شود.

شکننده

جنگنده‌هایی که از دور می‌آیند چیزی را می‌اندازند و می‌روند. صدای بلند بمب‌های چند صد کیلویی! و لحظه‌ای بعد مادری بی‌فرزند می‌شود. فرزندی یتیم می‌شود. یتیمی بی دست و پا می‌شود و دست و پایی زیر آوار و آتش می‌ماند و می‌سوزد.

نگاهی به یمن بینداز. چه خبر است در دنیا؟ نگاهی به فلسطین بینداز! این همه آشوب برای چیست؟ آن‌هم در جهانی که در برابر این همه کهکشان، کوچک تر از یک بند انگشت است. چه شده که انقدر ساده، مثل بازی‌های رایانه‌ای آدم کشته می‌شود و خون ریخته می‌شود! حساب کم‌بودِ آب را می‌کنند؟ پس چرا خون بیش از آب در این دنیا در حال هدر رفتن است؟

چه کسی قرار است آدم‌های ستمگرِ سرکش را به سزای عملشان برساند؟ چه کسی می‌تواند ظلمی که به مظلومان شده را بستاند؟ چه قدرتی است که بمب و هواپیما و موشک و تانک و هرچه از این‌ها که بشر ساخته را در چشم بهم‌زدنی نابود می‌کند؟

از ابتدای خلقت، تا روزهایی که دین کامل شد به دستور خدا و به عمل پیامبرش، و از آن زمان تا امروز و تا قیام آخرین حجت خدا. ستمگرانِ سرکش کم نبوده‌اند و نیستند و نخواهند بود. و تنها یک قدرت است که می‌شکنند آن‌ها را.

همو که فرمان داد برای‌ما، دین با غدیر کامل شود.

«خدا».

قاصِمُ کُلِّ جَبّارٍ عَنیدٍ.

خداوند شکننده‌ی تمام ستمگران سرکش است.

دعا

جاده ساخته‌اند و راه و بزرگراه. هرکدامشان از سمتی شروع می‌شود و به مقصدی می‌رسد. برخی خاکی هستند و برخی دیگر آسفالت. آسفالت‌ها نیز برخی مرغوب و خوب و عالی، و برخی استفاده شده و قدیمی. راه است دیگر. قرار است منتهی شود به مقصدی. برای مسافر، هرچه مقصد خواستنی تر باشد، جاده بی اهمیت‌تر است. مثلاً فردی که از جنوبِ کشور راه مشهد پیش می‌گیرد، و فردی که از شمال در راه مشهد است، با فردی که از مرکزِ ایران قصد کرده تا به زیارت امام هشتم برود، هرکدام از یک راهی عبور می‌کنند. راه‌هاییِ که انتهای همه‌شان یک نقطه است.

مشهد.

حالا منی که مادرم بیمار است و دست به دعا هستم، با اویی که مشکل ازدواج دارد و دستانش به آسمان است، با فقیری که مشکلات مالی امانش را بریده، همگی مسیرهایمان را با دست‌های رو به آسمان و زمزمه‌های یارب! طی می‌کنیم تا یک جا. هرچند مسیرهایمان فرق دارد اما دعاهای همه‌مان مقصدشان یک‌جاست.

"خدا"

و فقط اوست که صلاحیت برآورده کردن حاجت‌ها و استجابت دعاهایمان را دارد.

مُسْتَجیبُ الدُّعاءِ

(و خداوند) اجابت کنندهٔ دعاست.

بی‌شتاب

چراغ قرمز است. نباید رد شوی! به هر حال قانون است و تو که گواهینامه گرفته‌ای، تعهد داده‌ای قوانین را عمل کنی. این عملِ تو جلوی هرج و مرج را می‌گیرد و عمل فردی دیگر نیز همینطور. و تک‌تک این عمل‌ها کنار هم جمع می‌شوند تا نظم باشد و آسایش و آرامش.

چراغ قرمز یک مثال است از هزاران مثالی که از قوانین توی زندگی‌هایمان داریم. این‌ها که قوانین ما آدم‌هاست چقدر عده‌ای نسبت بهشان تعهد دارند و چقدر از قوانین خدا هستند که تعهدمان نسبت به آن‌ها کم است.

پلیس جریمه می‌کند اگر از چراغ قرمز رد شوی. تخلف‌هایت که زیاد شود نه تنها اغماض نخواهد کرد که حتی جریمه‌ات هم می‌کند. قانون باید اجرا شود تا تویی که قانون شکسته‌ای، مایهٔ عبرت دیگران بشوی. تا اگر روزی خواستند قوانین را زیر پایشان بگذارند، عقوبت تو بیاید پیش چشمانشان و جلویشان را بگیرد که مسیرشان را سمت تخلف کج نکنند.

اما... چقدر خدا حساب و کتابش با ما انسان‌ها فرق دارد. چقدر عملش متفاوت است و چقدر صبور است. این همه گناه می‌کنیم و باز حواسش بهمان هست و نعمت‌مان می‌دهد. هیچ عجله نمی‌کند برای عذابمان. چقدر صبور و شکیباست.

تصور کن اگر عزم‌مان را جزم می‌کردیم که بندهٔ خوبی باشیم، چه می‌کرد.

عجب خدایی داریم من و تو.

لا يَعْجَلُ بِانْتِقامِهِ، وَلا يُبادِرُ إِلَيْهِمْ بِمَا اسْتَحَقُّوا مِنْ عَذابِهِ.

در انتقام بی‌شتاب و در کیفر سزاواران عذاب، صبور و شکیباست.

چَشم

ابزارهای مربوط به کوه نوردی را بر می‌داری. مربی‌ای داری برای صعود که همراهش می‌شوی. لحظه‌ای بعد تو هستی و معلم و صخره‌ها و تپه‌هایی که انتظار می‌کشند تا ازشان عبور کنی برای رسیدن به قله.

به مربی‌ات اعتماد داری. هرچه باشد سال‌هاست که کارش کوه‌نوردی است و شاگردان زیادی تربیت کرده است. هم تجربه‌اش را دارد و هم سوادش را.

می‌رسید به جایی که تصور می‌کنی از مسیری متفاوت رفتن بهتر است. مربی نظری دیگر دارد. چه می‌کنی؟ تجربه و سواد مربی را رها می‌کنی و دلت را می‌چسبی؟ یا دلت را رها می‌کنی و خود را می‌سپاری دست مربی حتی اگر دلیل کارش را نفهمی؟!

خیلی چیزها را ممکن است با عقل کوچکت درک نکنی! دلیل خیلی مسائل را نمی‌فهمی در صعود به قلهٔ بندگی! تو یک بار بندگی می‌کنی و زندگی. اما او خدا بوده، خدا هست و خدا خواهد بود. پس تسلیمش باش. هرچه مربی گفت. هرچه خدا گفت، بگو چشم! حتی اگر دلیلش را نفهمیدی! به خدا اعتماد کن! خدا می‌خواهد بداند تا کجا با او خواهی آمد. پایت را بگذار جای پای آخرین پیامبر خدا. مثل او باش و به هر حکمی که خدایت می‌کند تسلیم شو.

أَسْمَعُ لِأَمْرِهِ وَأُطِيعُ وَأُبادِرُ إِلى كُلِّ مايَرْضاهُ وَأَسْتَسْلِمُ لِماقَضاهُ

فرمان او را گردن می‌گذارم و اطاعت می‌کنم؛ و به سوی خشنودی او می‌شتابم و به حکم او تسلیمم.

یار

اسمشان که می‌آید، رسمشان که می‌آید، حرفی از ایشان که می‌شود، دلمان می‌رود. دوستشان داریم. بارها و بارها گفته‌ایم که اگر در گذشته بودیم‌مقطعاً، حتماً، مطمئناً، یاریشان می‌کرده‌ایم. دلمان خوش است که یارشان هستیم و در انتظار آمدن آخرینشان.

عیار واقعی بودن یاری و ادعایمان چیست؟ چه چیزی می‌تواند معیار باشد که بفهمیم حرفمان حرف است یا ادعایی پوچ و تو خالی؟

رسول من و تو این عیار را برایمان مشخص کرده است. خیلی سخت نیست. کافی است هرکس دوربینی دستش بگیرد و به خودش توی خلوتش نگاه کند. کافی‌ست کلاهش را قاضی کند. آیا واقعاً یار امامش هست یا اینکه زبانش فرمانش داده چیزی بگوید و در توهم یاری باشد؟!

خوب خودت را زیر و رو کن.

وقتی تنها شده‌ای و انسانی «تو» را نمی‌بیند چه می‌کنی؟ نکند از انسان‌ها شرم می‌کنی و از خدای‌شان نه؟ آیا در نهان گناه می‌کنی یا از خدا می‌ترسی؟

معیار برای یاران امامان این است.

أَلا إِنَّ أَوْلِیائَهُمُ الَّذینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ کَبیرٌ.

هان! یاران امامان در نهان، از پروردگار خویش ترسانند، آمرزش و پاداش بزرگ برای آنان خواهد بود.

آخرین نفر

بعضی اجناس هستند که تقلبی‌اند و فقط مشابه اصلی‌شان هستند. حتماً در بازار، بارها و بارها به این اجناس برخورد کرده‌ای. نشان همان نشان است ظاهر نیز همان ظاهر، اما یکی تقلبی است و دیگری واقعی و اصلی. چقدر بد می‌شود اگر این اجناس خصوصاً اگر خوراکی باشند، راه پیدا کنند به زندگی انسان‌ها. بیماری پشت بیماری است که شهر را پر می‌کند.

امروز جهان پر شده از غذاهای تقلبی روح! چیزهایی که به اسم دین به خورد مردم شرق و غرب می‌رود و بیماری روحی است که روزگار ما را پر کرده.

لازم است کسی باشد که همه این اجناس تقلبی و فاسد را جمع کند. دستی لازم است که حق‌شناس باشد که انگشت اشاره‌اش را سمت حق بگیرد و آن را به همه نشان بدهد. کسی نیاز است که خودش معیار باشد برای حق و حقیقت. من و تو امامِمان اوست. در دوره‌ای هستیم که حجت خدا اوست و چه افتخاری لذت بخش‌تر از اینکه خدا ما را بگذارد در صفحات تقویمی که آمدن او را درونش دارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن سال‌های دور او را به همه معرفی کرده است. واقعاً منتظر آمدنش هستیم؟

أَلا إِنَّ خاتَمَ الأئِمَة مِنَّا الْقائِمَ الْمَهْدی. أَلا إِنَّهُ الظّاهِرُ عَلَی الدِّین ... أَلا إِنَّهُ الْمُنْتَقِمُ مِنَ الظّالِمینَ. أَلا إِنَّهُ فاتِحُ الْحُصُونِ وَهادِمُها. أَلا إِنَّهُ النّاصِرُ لِدین اللّٰه.

آگاه باشید! همانا آخرین امام، قائم مهدی از ماست. هان! او بر تمامی ادیان چیره خواهد بود. هشدار! که اوست انتقام گیرنده از ستمکاران. هشدار! که اوست فاتح دژها و منهدم کنندۀ آنها. آگاه باشید! اوست یاور دین خدا.

آب جوش

اگر می‌خواهی آب داخل کتری جوش بیاید باید کمی صبر کنی! نمی‌شود یک ثانیه بگذاری باز برش داری و بعد دوباره یک ثانیه بگذاری و باز برداری! اینگونه سال‌ها هم صبر کنی آب جوش نمی‌آید که هیچ، وقتت هم تلف شده و به هیچ نرسیده‌ای! بعضی چیزها لازم است مداوم باشند. آرام آرام تأثیر می‌گذارد. زمان می‌برد تا ببینی چقدر پیشرفت کرده. نمی‌شود بگویی یک‌بار انجامش دادم پس تاثیرش کو؟ نمی‌شود سریع و بدون وقفه به دنبال آن باشی که آب جوش بیاید و به مقصودت برسی.

مثالش همین ستون خانهٔ دینمان است. هرکجا را که نگاه می‌کنی، سفارشی به آن می‌بینی. کتاب خدا پر است از سفارش به نماز. سخنان پیشوایان نیز همگی نامی از او دارند و آخرین رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز وقتی همه مردم را در غدیر جمع کرد، تکه‌ای از حرف‌هایش را اختصاص داده است به آن.

این ستون دین هم نیاز به تداوم دارد هم سفارش به آن و هم عمل به آن. برای همین است که مدام به آن تذکر داده‌اند و برای همین است که تا نسبت به آن مداومت نداشته باشیم تأثیراتش برایمان دقیق مشخص نمی‌شود.

أَلا فَأَقيمُوا الصَّلاةَ

بیدار باشید! نماز را به پا دارید.

سهم خدا

صاحب باغی را تصور کن که حسابی به میوه‌هایش رسیده است. تمام همتش را خرج باغ کرده. همهٔ فصل را تحمل کرده تا ثمر دهند و حالا کارگرانی آورده تا محصول را بچینند. کارگران مشغول کار می‌شوند و مدتی بعد صاحب باغ دلش می‌رود برای خوردن از میوه‌های باغش. سمت یکی از کارگرها می‌آید و می‌خواهد که دانه‌ای میوه به او بدهد! خنده‌دار نیست اگر کارگر اخم کند و از دادن میوه سر باز زند؟!

مثال بعضی از ما نیز در این دوره و زمانه همین شده! خدا مالک همه چیز است! حتی چیزهایی که تو بدست آورده‌ای نیرویش و انرژی‌اش را خدا داده است. اگر خدا نبود هیچ‌وقت به آن‌ها نمی‌رسیدی! حالا حیف نیست حق خدا را ندهی؟!

بابت این همه نعمت از تو یک بخش کوچکی را خواسته است که مال خودش هم بوده! زشت نیست چرتکه دربیاوری و بعد از کلی حساب و کتاب کردن، خودت را پشت توجیه‌ها قایم کنی؟! زیبایی‌اش این است که خودت پیش‌قدم شوی.

وَآتُوا الزَّکاة

و زکات را بپردازید.

یك خانواده‌ایم

وقتی کسی در خانواده‌مان به مشکلی بر می‌خورد، کمکش می‌کنیم تا مشکلش را حل کند. حتی وقتی مشکلی هم ندارد دعوتش می‌کنیم به خوبی‌ها. به درس خواندن، به خوب بودن، به محبت، به بنده خدا شدن و... .

همهٔ ما انسان‌ها یک خانواده‌ایم در یک کشتی. کشتی زندگی‌مان در وسط دریا در حال حرکت است. می‌شود کسی از مسافران بیاید و شروع کند به سوراخ کردن کشتی و بعد هم بگوید جای خودم را سوراخ می‌کنم به شما چه؟ سوراخ شدن کشتی مساوی است با مرگ همه‌مان. پس بازداریم هرکه را گناه می‌کند و با گناه کشتی زندگی جمعی‌مان را سوراخ. گناه یک نفر همه را غرق می‌کند نه فقط خودش را.

وَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ.

و امر به معروف کنید و از منکر بازدارید.

بهانه

انسان‌ها وقتی نخواهند کاری را انجام دهند یا چیزی را قبول نداشته باشند به دنبال بهانه می‌گردند و آنقدر از مغزشان کار می‌کشند تا بهانه‌شان را پیدا کنند.

این مال امروز و آن روز نیست. از ابتدا همین بوده است تا حالا و در آینده هم همین خواهد بود.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حواسش هست. می‌داند که ممکن است عده‌ای حرفی بزنند! بگویند ما نشنیدیم یا حواسمان نبود یا فکر کردیم منظورت چیزی دیگر است.

فکر همهٔ جوانب را کرده است تا رسالتش را تمام کند و این همه زحمتش هدر نرود.

مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّکُمْ أَکْثَرُ مِنْ أَنْ تُصافِقُونی بِکَفٍّ واحِدٍ فی وَقْتٍ واحِدٍ، وَقَدْ أَمَرَنِی اللهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ آخُذَ مِنْ أَلْسِنَتِکُمْ.

ای مردمان! شما بیشتر از آن هستید که در یک زمان با یک دست من بیعت کنید. به همین دلیل خداوند عزّوجلّ به من دستور داده که از زبان شما اقرار بگیرم.

درختِ فروتن

به درختکاری علاقه داری. نهالی می‌گیری و در جایی آن را میکاری. از آن نگهداری می‌کنی به موقع آبش می‌دهی و حواست هست که این درخت باید به درستی رشد کند.

مدتی می‌گذرد و درخت اندکی رشد می‌کند، هنوز سرش رو به آسمان است. هنوز ایستاده است و گرچه بدنش قوی نشده، اما سودای بلند شدن رو به آسمان دارد و در انتظار است تا بزرگ و بزرگ‌تر بشود.

سال‌ها می‌گذرد. حالا هم تو بزرگ‌تر شده‌ای هم درخت. نگاهی به قامتش می‌اندازی. بزرگی و سنگینی و بارش باعث شده تا سرش خمیده‌تر از گذشته باشد. برایت جالب است. این درخت هرچه بزرگتر می‌شود و هرچه ثمرش بیشتر می‌شود به جای آنکه کشیده‌تر شود و بیشتر تمایل به بزرگ نشان دادن خود داشته باشد، سر به زیرتر می‌شود و فروتنی‌اش بیشتر از قبل حس می‌شود.

انسان‌های بزرگ همینگونه‌اند. این را می‌دانی و در اندیشۀ این هستی که بهترین مخلوق خداوند چقدر تواضع دارد و چقدر فروتن است و چقدر بزرگ است که حق مطلب را ادا می‌کند و هرچه دارد را از خدا می‌داند.

مَعاشِرَالنّاس، حَبانِی اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِهذِهِ الْفَضیلَةِ مَنّاً مِنْهُ عَلَیَّ وَ إحْساناً مِنْهُ إلَیَّ وَلا إلاهَ إلّاهُوَ، أَلا لَهُ الْحَمْدُ مِنِّی أَبَدَ الْآبِدینَ وَدَهْرَالدّاهِرینَ وَ عَلی کُلِّ حالٍ.

هان مردمان! خداوند ﷻ از روی منّت و احسان خویش این برتری(در مقابل سایر پیامبران) را به من پیشکش کرد و البته که خدایی جز او نیست. آگاه باشید: تمامی ستایش ها در همه روزگاران و در هر حال و مقام ویژۀ اوست.

تردید

مدت‌ها برای رسیدن به هدفت تلاش کرده‌ای. درس خوانده‌ای و شب‌ها بی‌خوابی کشیده‌ای و زحمت رفتن به کلاس‌های مختلف را به جان خریده‌ای تا در رشته‌ای که دوست داری قبول شوی و درس بخوانی.

این اتفاق می‌افتد. در رشته‌ای که می‌خواهی قبول می‌شوی و تحصیل را شروع می‌کنی. برخی از هم‌کلاسی‌هایت پس از مدتی تردید می‌کنند و به این فکر می‌کنند که رشته‌شان را عوض کنند. برخی از هم‌کلاسی‌هایت نسبت به چیزهایی که از قبل دانسته‌اند شک دارند و نمی‌دانند آیا راهی که آمده‌اند درست است یا نه!

تو اما فرق داری. قدم در راهی گذاشته‌ای که برایت ذره‌ای تردید ندارد. مدت‌ها زحمت کشیده‌ای تا به اینجا برسی و برایت ساده نیست این شک و تردیدها. تو از روی دانش و فهم تصمیمت را گرفته‌ای و به تصمیمی که گرفته‌ای افتخار می‌کنی. تو در راهی که قدم گذاشته‌ای ثابت قدم هستی.

و همین است فرق میان آدم‌های معمولی با آدم‌های خاص.

دوست‌داران و یاران بزرگان نیز همینگونه‌اند. هرچه دیگران تردید به دل راه دهند آن‌ها از تردید و انکار دورند. هرچه دیگران شک داشته باشند به مسیرشان آن‌ها در راهشان ثابت قدم‌اند و هرچه دیگران سست باشند در ادامه مسیر آن‌ها محکم ایستاده‌اند تا پایان مسیر. تا آخرِ آخرش.

أَلا إِنَّ أَوْلِيائَهُمُ الَّذينَ آمَنُوا وَلَمْ يَرْتابوا.

هشدار! یاران پیشوایان کسانی هستند که به باور رسیده و از تردید و انکار دور خواهند بود.

ترس

قرار است برایت مهمان بیاید. دقیق نگفته است چه موقع پایش را می‌گذارد به خانه‌ات، اما می‌دانی که امروز خواهد آمد.

از روز قبل آماده شده‌ای. تمام خانه را تمیز و مرتب کرده‌ای، خریدهایت را انجام داده‌ای و... این وقت‌ها در تمام طول روز خود و خانه‌ات را آراسته نگه می‌داری؛ چرا که هر لحظه ممکن است مهمانت از راه برسد.

تصور کردن مرگ و روز رستاخیز نیز همین‌گونه است. انگار که فرشته‌ای آمده پیشت. رو به رویت نشسته و به چشمانت خیره شده و آرام در گوشت می‌گوید:

«به‌زودی نوبت تو می‌رسه، آماده‌ای؟!»

به این فکر می‌کنی که وقتی آدم‌ها فکر رفتن در سر داشته باشند نوع زندگی‌شان انگار عوض می‌شود، رفتارهایشان، حرف‌هایشان، توجه‌شان به دیگران، توجه¬شان به خدا و... همه و همه تغییر می‌کند.

چشمانت را می‌بندی و زندگی‌ات را تصور می‌کنی در حالی که هر لحظه به رستاخیز و قیامت فکر می‌کنی.

سختی‌اش را که تصور می‌کنی پاها و دست‌هایت حرکت می‌کنند به سمت انجام دادن کارهای خوب. این رمز و راز ترس از آخرت است. ترس از آخرتی که تو را به حرکت در نیاورد برای نزدیک‌تر شدن به خدا، ترس نیست که توهمی است از نوع غفلت.

مَعاشِرَ النّاسِ، التَّقْوی، التَّقْوی، وَاحْذَرُوا السّاعَةَ.

هان مردمان! تقوا را، تقوا را رعایت کرده از سختی رستاخیز بهراسید.

اعداد و ارقام

آخر سال است. بانک‌ها، شرکت‌ها، ادارات و مؤسساتی که با پول و سرمایه مالی سر و کار دارند میزان گردش سرمایه و سود و زیانشان را بررسی می‌کنند. دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی عملکرد یک‌سالهٔ خود و پیشرفت و یا پسرفت علمی موسسه و دانشجویان‌شان را مورد بررسی قرار می‌دهند و به نوعی همهٔ مردم از کاسب و مدیر و دانشجو گرفته تا ورزشکار و مهندس و پزشک وقت و زمانی را برای محاسبه عملکرد یک‌سالهٔ خود قرار می‌دهند.

می‌دانی که یک کاسب خوب و یک بازاری موفق و هوشمند به جای آخر سال هر روز کارش محاسبه است. میزان فروش روزانه، بدهی‌ها، میزان اجناس موجود در انبار، چک‌های پاس شده و برگشت خورده و... . همه را هر روز و در انتهای کار روزانه‌اش محاسبه می‌کند و حواسش به تک تک ریال‌های خرج شده هست.

به این فکر می‌کنی که در میان این محاسبه‌ها یک چیزی هست که کسی حواسش به آن نیست، یک چیز هست که از آن گوشه تو را نگاه می‌کند و منتظر است که حسابش کنی.

عُمر و نَفس...

پول و ضرر و زیان مالی را معمولاً می‌شود جبران کرد و حتی اگر به قدری زیاد باشد که نشود جبرانش کرد، افسوسش به اندازه وقتی نیست که عُمر و زمان و وقتی را از

دست داده‌ای. اگر عمر و زمان و وقت تمام شود، چه چیزی می‌تواند جبرانش کند؟! اگر عمر و نفست را محاسبه نکنی اعمال خوب و بدت را هر روز نشماری، مثل کسی می‌مانی که سرمایه‌ای فراوان گذاشته است برای یک کار اقتصادی و اصلاً عین خیالش هم نیست که روزانه، هفتگی، ماهانه و سالانه چه بر سر این سرمایه دارد می‌آید!

آدم عاقل قبل از آنکه خدا اعمالش را محاسبه کند خود اعمالش را محاسبه می‌کند تا بداند چه کرده، چه می‌کند و چه خواهد شد.

اُذْكُرُوا ... الْحِسابَ وَالْمَوازِينَ وَالْمحاسَبَةَ بَيْنَ يَدَى رَبِّ الْعالَمينَ وَالثَّوابَ وَالْعِقابَ. فَمَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ اُثيبَ عَلَيْها وَمَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَيْسَ لَهُ فِى الجِنانِ نَصيبٌ.

حساب و میزان و محاسبه‌ی در برابر پروردگار جهانیان و پاداش کیفر را یاد کنید. آن که نیکی آورد، پاداش گیرد. و آن که بدی کرد، بهره‌ی از بهشت نخواهد برد.

رستگاری

مریض شده‌ای. به یک دکتر متخصص و بسیار خوب مراجعه می‌کنی. آن دکتر را در پزشکی واقعاً قبول داری و دکتر نسخه‌ای می‌پیچد و تو با اینکه دقیقاً نمی‌دانی چرا دکتر این دستورها را داده، به دستوراتش مو به مو عمل می‌کنی و همهٔ تلاشت این است که دقیقاً قرص‌ها و کپسول‌ها و... را سر ساعت مصرف کنی!

به این فکر می‌کنی که برای هرکسی در زندگی بالاخره روزی این اتفاق می‌افتد که فرمان خدا را می‌بیند ولی با عقل کوچک خودش جور در نمی‌آید و بعد چون دلیلش را نمی‌فهمد، در عمل به آن چون و چرا می‌کند و به دنبال توجیه‌های مختلف می‌گردد تا به آن فرمان خدا عمل نکند. می‌دانی که در طول زندگی این آزمایش برای همه به وجود خواهد آمد و می‌دانی موفقیت در این آزمون از آن کسی است که به حرف‌های خدا بدون چون و چرا عمل کند.

بندهٔ واقعی کسی است که حتی اگر دلیل چیزی را هم نفهمید به دکترش، به خدایش و بندگان صالح خدایش اعتماد دارد و می‌داند کاری بر خلاف سلامتی و رستگاری از او نمی‌خواهند. در ذهنت پازلی می‌سازی از فرمان‌های خدا و در خیالت به این فکر می‌کنی که کاش انسان‌ها به اندازه‌ای که به دکتری که مخلوق خدا است اعتماد دارند، به دکتر اصلی‌شان که خدا باشد هم اعتماد داشته باشند و به دستورهایش بی چون و چرا عمل کنند. آن وقت است که خدا نیز خرسند خواهد شد و خرسندی خداوند یعنی رستگاری.

مَعاشِرَالنّاسِ، مَنْ یُطِعِ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ عَلِیّاً وَ الْأئِمَةَ الَّذینَ ذَکَرْتُهُمْ فَقَدْ فازَفَوْزاً عَظیماً.

هان مردمان! آن کس که از خدا و رسولش و علی و امامانی که نام بردم پیروی کند، به رستگاری بزرگی دست یافته است.

***

به اندازه چند صفحه خواندی از خطبه‌ای که سال‌ها قبل آخرین پیامبر خداﷺ کلماتش را ادا کرده است. سرت هنوز به شبکه‌های نقره‌ای است. غدیر و این خطبه و این نوشته‌ها بهانه شدند تا زیارت کنی امامت را. هرچند فاصله است میانتان و هرچند جسمت در حرم حضور ندارد اما خیالت به راحتی پرواز می‌کند تا حرم. تا دست گرفتن شبکه‌های نقره‌ای.

خیالت در حرم است و از حرم به غدیر خم رفته. رسول خداﷺ همه چیزهایی که باید می‌گفت را می‌گوید و بعد برای «تو» دعا می‌کند. دیگر تصمیم با توست. این طرف باشی در کنارش یا آن طرف در مقابلش.

تصمیم با توست. چه می‌کنی؟ آمرزیده می‌شوی یا خشم خدا را به خودت هدیه می‌دهی؟!

***

اللهمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنينَ (بِما أَدَّيْتُ وَأَمَرْتُ) وَاغْضِبْ عَلَى (الْجاحِدينَ) الْكافِرينَ.

پروردگارا، آنان را که به آن چه ادا کردم و فرمان دادم ایمان آوردند، بیامرز. و بر منکرانِ کافر خشم گیر.

مسابقه بزرگ ایوان نجف

ویژهٔ عید سعید غدیر خم و بر اساس خطبه پیامبر(ص) در روز غدیر

خوانندهٔ گرامی

با سلام و عرض تبریک به مناسبت عید سعید غدیر خم، خادمان شما در مرکز فرهنگی پژوهشی اوقاف، مسابقهٔ بزرگ ایوان طلایی را برای شما تدارک دیده‌اند. لطفاً متن کتاب، خصوصاً عبارت‌های مربوط به خطبه، را با دقت مطالعه کرده و به سؤالات زیر پاسخ دهید.

۱. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به چه علت از جبرئیل خواست که از مأموریت ابلاغ پیام غدیر، معاف شود؟

الف. کمی پرهیزگاران و تعداد زیاد منافقان

ب. دسیسه‌های ملامت‌گران و مکرِ مسخره‌کنندگان

ج. هر دو مورد

۲. بر اساس خطبهٔ غدیر، خداوند متعال دین را با چه چیزی کامل فرمود؟

الف. نزول قرآن کریم

ب. ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام

ج. رسالت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

۳.چرا پیامبر ﷺ هر علمی را که خداوند به او داده، به علی علیه‌السلام منتقل کرده است؟

الف. به خاطر امر خداوند
ب. به خاطر نزدیکی علی علیه‌السلام به او
ج. به خاطر بندۀ خاص خدا بودن علی علیه‌السلام

۴. بر اساس خطبۀ غدیر مقصود از امام مبین، در آیه ۱۲ سوره یس چیست؟

الف. حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف
ب. امامان معصوم و پیامبر ﷺ
ج. حضرت علی علیه‌السلام

۵.چرا امامت علی علیه‌السلام گریزناپذیر است و نباید از آن رویگردان بود؟

الف. چون کردار و گفتار علی علیه‌السلام درست است.
ب. چون سفارش پیامبر ﷺ است.
ج. چون حفظ احترام علی علیه‌السلام بر همۀ مسلمین واجب است.

۶. پس به خدا سوگند که ... را آشکار نمی‌کند مگر همین(علی علیه‌السلام) که دست و بازوی او را گرفته و بالا آورده‌ام.

الف. باطن‌ها و تفسیر قرآن
ب. جهنمیان و بهشتیان

ج. شیعیان و سنّی‌ها

۷. پیامبر ﷺ در دعایی که در روز غدیر کردند از خدا چه خواستند؟

الف. سلامتی یاران علی علیه‌السلام
ب. تنهایی هر آن‌که علی علیه‌السلام را تنها گذارد.
ج. عاقبت بخیری مسلمین

۸. هشدار پیامبر ﷺ در روز غدیر، چه بود؟

الف. مبادا از دشمنان علی علیه‌السلام باشید.
ب. اگر از علی علیه‌السلام پیروی نکنید، دشمنان بر شما پیروز می‌شوند.
ج.هیچ‌کس جز علی علیه‌السلام، امیرالمؤمنین نیست.

۹. او علی بن ابی طالب است؛ ... و... من که سرپرستی و ولایت او حکمی است از سوی خدا که بر من فرستاده شده است.

الف. برادر و وصی
ب. پیرو و شیعه
ج. پسرعمو و برادر

۱۰. وظیفهٔ مردم در غدیر چه بود؟

الف. با علی علیه‌السلام بیعت کنند.
ب. غدیر خم و ولایت علی علیه‌السلام را سینه به سینه به نسلهای آینده منتقل کنند.
ج.هردو مورد

۱۱. لزوم بحث دربارۀ جریان غدیر چیست؟

الف. اعلام مواضع خود به دشمنان
ب. زنده نگه داشتن واقعه‌ای که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از مسلمانان خواست آن را سینه‌به‌سینه نقل کنند.
ج. تقویت مذاهب

۱۲.کدام گزینه دربارۀ اختلاف سپاهیان حضرت علی علیه‌السلام با ایشان اشتباه است؟

الف. این اختلاف یک سال بعد از واقعۀ غدیر رخ داد.
ب. این اختلاف در مدینه رخ داد.
ج. عده‌ای این اختلاف را سبب اصلی اجتماع غدیر می‌دانند.

۱۳. کدام یک از جملات خطبۀ غدیر ثابت می‌کند که «مولا» به معنی سرپرست و ولی است؟

الف. ألست أولی بکم من أنفسکم؟
ب. فَضِّلُوا عَلِیّاً فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدی

ج. مُوالاتُهُ مِنَ الله عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَها عَلَى

۱۴.پیامبر در خطبهٔ غدیر رمز رستگاری بزرگ را چه عنوان فرموده است؟

الف. تقوا
ب.نماز و زکات
ج.پیروی از خدا و رسول و حضرت علی علیه‌السلام و فرزندانش.

۱۵. از چه رو پیامبر در سخنانشان از شکیبایی خداوند یاد کرده‌اند؟
الف. به خاطر عذاب ندادن سزاواران عذاب
ب. به خاطر عذاب نکردن ناشکران
ج. به خاطر عذاب ندادن کفار و منافقین استهزاءکننده

۱۶. معیار شناخت یاران امام چیست؟
الف. گریه بر مصیبت امام و شادی در شادیهای ایشان
ب.یاری مستمندان و فقراء
ج. تقوا در نهان

۱۷. پیامبر در روز غدیرخم چه کسی را یاور دین خدا معرفی کردند؟
الف. حضرت علی علیه‌السلام
ب. شیعیان حضرت علی علیه‌السلام

ج. حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

۱۸. ...... جزء محورهای مهمی بود که پیامبر در غدیرخم به آن تأکید کردند.

الف. نماز

ب. عدل

ج. دین اسلام در سراسر جهان

۱۹. پیامبر چگونه از همهٔ مردم بیعت گرفت؟

الف. اقرار با زبان

ب. بیعت با دست

ج. با عدهٔ معدودی به عنوان نمایندهٔ هر قبیله دست داد.

۲۰. در خطبه پیشوایان دین چه کسانی معرفی شده‌اند؟

الف. آن‌ها که نماز می‌خوانند و زکات می‌پردازند.

ب. محبان حضرت علی علیه‌السلام

ج. کسانی که به باور رسیده و تردیدی ندارند.

۲۱.در کدام سوره آمده است که : «و دانش هر چیز را در امام روشنگر برشمرده‌ایم.» و این آیه در شأن چه کسی نازل شده است؟

الف. صافات، حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله

ب. صافات، حضرت علی علیه‌السلام
ج. یس، حضرت علی علیه‌السلام

۲۲. هشدار که هرگز به جز این برادرم کسی نباید ... خوانده شود.

الف. امیرالمؤمنین
ب. ولی مسلمین
ج. برترین مردم

۲۳.هان مردمان! اینک جانشینی خود را به عنوان ... و ... به امانت به جای می گذارم.

الف. امامت - ولایت
ج. امامت - وراثت
ب. ولایت - وراثت

۲۴.با توجه به خطبهٔ غدیر و سخنان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله اولین کسی که خداوند در خطابش به ایمان‌آورندگان مورد نظر داشته است، کیست؟

الف. علی علیه‌السلام
ب. حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله
ج. شهیدان و صالحان

۲۵.کدام دلیل در ردّ معنای «دوست» در خصوص کلمهٔ «مولا» نادرست است؟

الف. مردم پیش از غدیر هم به دوستی پیامبرﷺ و حضرت علیؑ واقف بودند و نیازی به این واقعه برای اعلام آن نبود.
ب. اعلام دوستی حضرت رسولﷺو حضرت علیؑ آن‌قدری اهمیت نداشت که خداوند بفرماید در صورت ابلاغ نکردنش رسالت پیامبرﷺ ناتمام می‌ماند.
ج. کلمهٔ «مولا» در زبان عربی بعدها به کلمهٔ «دوست» ترجمه شده است و در آن زمان تنها معنی «سرپرست و امام» می‌داده است.

۲۶. از آیهٔ ۶ سورهٔ احزاب (النَّبِيُّ أَوْلي بِالْمُؤْمِنينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ.) برای اثبات چه نکته‌ای در خصوص جریان غدیر بهره‌می‌جوییم؟

الف. جانشینی و صاحب‌اختیاری حضرت علیؑ
ب. فضیلت پیامبر بر سایر مؤمنین
ج. رسالت حضرت رسولﷺ

۲۷. از کجای خطبهٔ غدیر درمی‌یابیم که سرپرستی علیؑ باید بلافاصله پس از پیامبرﷺباشد و این‌گونه نیست که مقرر شده باشد افرادی بعد از پیامبرﷺ جانشین شوند و ایشان با فاصله به جانشینی برسد؟
الف. أَسْمَعُ لِاَمْرِهِ وَاُطیعُ وَأُبادِرُ إِلی کُلِّ مایَرْضاهُ وَأَسْتَسْلِمُ لِماقَضاهُ
ب. «هو ولیّ کل مؤمن بعدی»
ج. «من کنت مولاه فهذا علی مولاه»

۲۸. «هرکس از علی بد بگوید، از من بد گفته است.» پیامبر اکرم ﷺ این جمله را در چه زمانی فرموده‌اند؟

الف. در خطبهٔ غدیر
ب. بعد از گلایهٔ سپاهیان حضرت علی علیه‌السلام به پیامبر ﷺ
ج. در بستر بیماری

۲۹. کدام گزینه درست است؟

الف. عدم توالی زمانی در آیات، نه تنها در مورد آیهٔ اکمال دین، بلکه در کل قرآن به چشم می‌خورد.
ب. اگر در آیهٔ اکمال دین، بخشی را که مربوط به واقعهٔ غدیر است حذف کنیم، آیه بی‌معنی می‌شود.
ج. هر دو گزینه

۳۰. خداوند عزّوجلّ دین را با ... تکمیل فرمود.

الف. حج
ب. پرداخت زکات و اقامهٔ نماز
ج. امامت علی علیه‌السلام

توضیحات شرکت
در مسابقه کتابخوانی ایوان نجف

شرکت کننده ی محترم!

ضمن تبریک بمناسبت عید سعید غدیرخم، حضور گرم شما را در مسابقه کتابخوانی «ایوان نجف» ارج نهاده و توجه شما را به نکات ذیل جلب می نماییم.

۱- شرکت برای عموم علاقه مندان بالای ۱۲ سال آزاد است.

۲- رونویسی از پاسخنامه دیگران شرعاً جایز نیست.

۳- با مطالعه دقیق کتاب، پاسخ پرسشهای مطرح شده را در پاسخنامه درج نمایید.

۴- مشخصات خود را بطور کامل در محل کادر مربوطه در پاسخنامه با ذکر نام استان، شهر، آدرس دقیق پستی، کدپستی و شماره تماس ثابت وهمراه درج نمایید در غیر این صورت در قرعه کشی شرکت داده نخواهد شد.

۵- کپی پاسخنامه در صورت عدم تغییر در اندازه مورد قبول است.

۶- مهلت ارسال پاسخنامه حداکثر تا تاریخ ۱۳۹۴/۰۸/۱۸ می باشد.

۷- تاریخ اعلام نتایج ۱۳۹۴/۰۸/۲۸ می باشد. برندگان ویژه دو هفته بعد از اعلام نتایج فرصت دارند مشخصات درخواستی را اعلام نمایند، در غیر این صورت از لیست برندگان کنار گذاشته خواهند شد و هیچ مسئولیتی عهده دار برگزارکنندگان مسابقه نمی باشد.

۸- شرکت کنندگان می توانند از طریق ارسال پاسخنامه، به آدرس پستی: قم- صندوق پستی ۱۶۸- ۳۷۱۴۵ در مسابقه شرکت نمایند.

۹- قرعه کشی مسابقه همزمان با روز میلاد امام موسی کاظم علیه‌السلام انجام و از طریق سایت معاونت فرهنگی و اجتماعی به نشانی **www.mfso.ir** و نیز سایت مرکز فرهنگی پژوهشی معاونت فرهنگی و اجتماعی اوقاف به نشانی **www.mfpo.ir** اعلام خواهدشد.

پاسخنامه

	الف	ب	ج		الف	ب	ج
۱				۱۶			
۲				۱۷			
۳				۱۸			
۴				۱۹			
۵				۲۰			
۶				۲۱			
۷				۲۲			
۸				۲۳			
۹				۲۴			
۱۰				۲۵			
۱۱				۲۶			
۱۲				۲۷			
۱۳				۲۸			
۱۴				۲۹			
۱۵				۳۰			

*نام :

*نام خانوادگی:

*نام پدر :

*کد ملی :

*سن:

*تلفن همراه:

*تلفن ثابت(با کد):

*کدپستی :

*نشانی دقیق پستی:

تذکر: در صورت عدم تکمیل مواردی که با علامت (*) مشخص شده اند در قرعه کشی شرکت داده نخواهد شد.